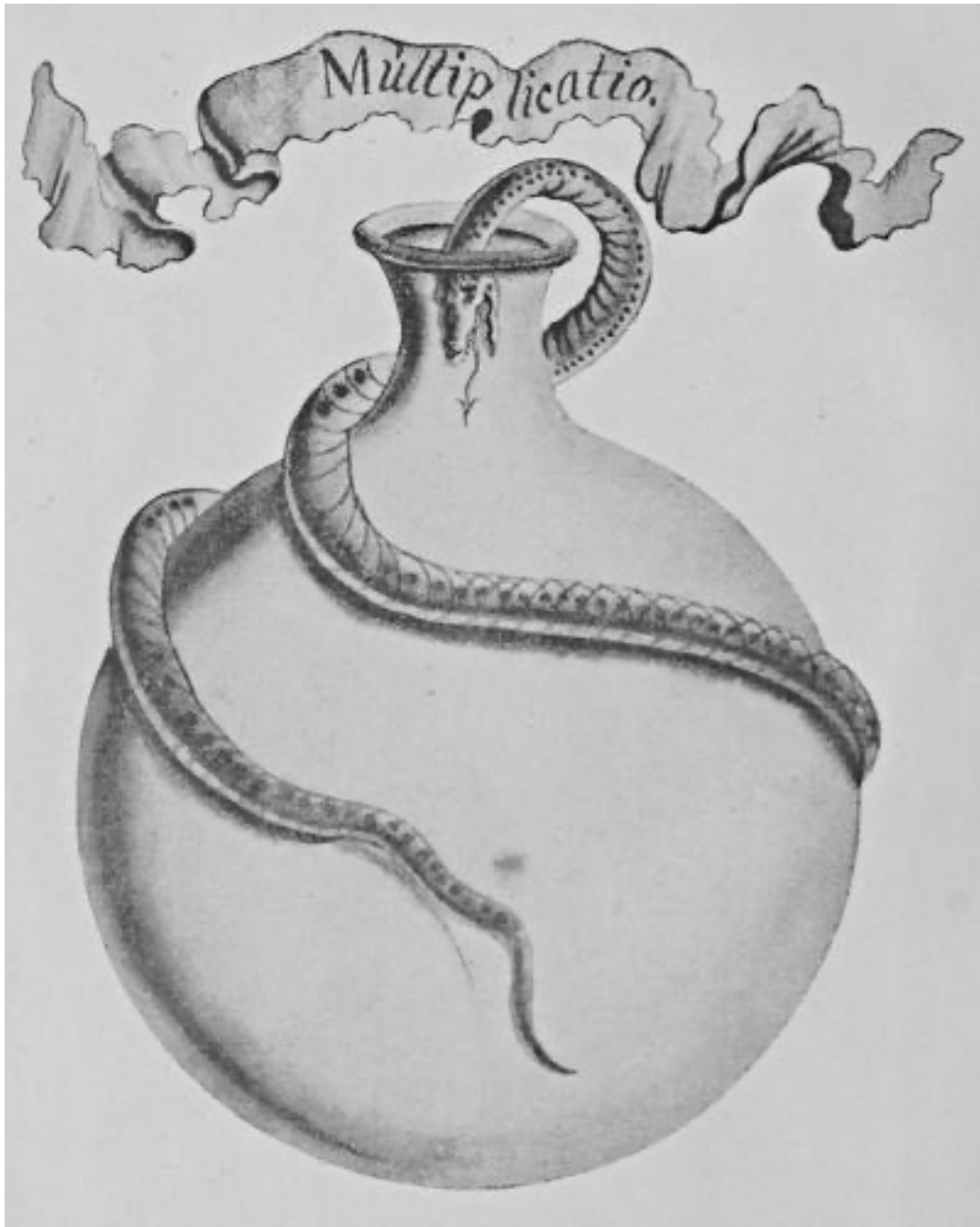
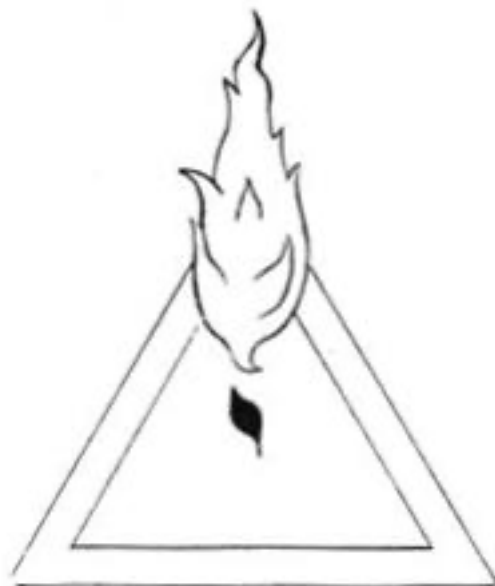




آغازگران
شعله



کسی که زندگی می‌کند، آموزه را خواهد دانست

کاملاً مصور

کپی‌رایت، اکتبر ۱۹۲۲
تمام حقوق محفوظ است

مجوز کپی یا ترجمه ممکن است با درخواست به‌دست آید

فهرست مطالب

7.....مقدمه

13.....پیشگفتار

15.....آتش بر محراب

25.....شهر مقدس شامبالا

35.....راز کیمیاگر

45.....مبتدی مصری

55.....صندوق عهد

63.....شوالیه‌های جام مقدس

73.....راز اهرام

تصاویر

- 14 - محراب مکعبی
- 16 - چراغ جاویدان
- 18 - محراب ماسونی
- 20 - بیل قبرکن
- 22 - شمع
- 28 - نیلوفر آبی
- 30 - چوبی که جوانه زد
- 34 - سنگ کیمیاگر
- 38 - ستاره پنج پر
- 40 - ازدواج خورشید و ماه
- 42 - ستون‌های معبد
- 44 - مار
- 46 - پیش بند ماسونی
- 48 - عصاهای مصر
- 50 - اسکاراب مقدس
- 54 - کشیش در مقابل صندوق عهد
- 58 - چوبی که جوانه زد، گلدان منّا و لوح‌های قانون
- 62 - جام مقدس
- 64 - سنگ و شمشیر
- 66 - گل رز کیمیاگری
- 68 - نیزه مقدس
- 74 - برش عرضی هرم بزرگ جیزه
- 76 - هرم
- 78 - ابوالهول
- 82 - کلید و صلیب
- 86 - جام سفید
- 87 - جام سیاه



آغاز گران شعله مقدمه

کمتر کسی متوجه می‌شود که حتی در این مرحله از تمدن جهان، ارواحی وجود دارند که مانند کاهنان معابد باستانی، بر زمین راه می‌روند و آتش‌های مقدسی که بر محراب بشریت می‌سوزند را نگهداری و حفاظت می‌کنند. آنها پاکانی هستند که زندگی این جهان را برای محافظت و حفاظت از شعله، آن اصل معنوی در انسان که اکنون زیر ویرانه‌های معبد فرو ریخته‌اش پنهان شده است، ترک کرده‌اند.

وقتی به ملت‌هایی که گذشته‌اند فکر می‌کنیم، به یونان و روم و عظمت مصر، آهی می‌کشیم وقتی داستان سقوط آنها را به یاد می‌آوریم؛ و ما به ملت‌های امروز نگاه می‌کنیم، بدون اینکه بدانیم کدام یک بعدی خواهد بود که خود را در شال خود می‌پیچد و به آن دسته بزرگ ارواح مرده می‌پیوندد.

اما در همه جا، حتی در فراز و نشیب ملت‌ها، از میان غبار مادی‌گرایی، عدالت را می‌بینیم؛ در همه جا پاداش را می‌بینیم، نه از انسان بلکه از آن یگانه شکست‌ناپذیر، شعله جاودان.

دستی بزرگ از ناشناخته بیرون می‌آید و امور انسان را تنظیم می‌کند. این دست از آن شعله بزرگ معنوی بیرون می‌آید که همه موجودات آفریده شده را تغذیه می‌کند، آتشی که هرگز نمی‌میرد و بر محراب مقدس کیهان می‌سوزد — آن آتش بزرگ که روح خداست.

اگر دوباره به نژادهای مرده نگاه کنیم، خواهیم دید که علت نابودی آنها چه بوده است. نور خاموش شده بود. وقتی شعله درون بدن گرفته می‌شود، بدن مرده است. وقتی نور از محراب برداشته می‌شود، معبد دیگر محل اقامت خدای زنده نیست.

انحطاط، شهوت، و هوس، نفرت‌ها و ترس‌ها به روح یونان و روم نفوذ کردند، و جادوگری سیاه مصر را پوشاند؛ نور بر محراب ضعیف‌تر و ضعیف‌تر شد. کاهنان کلمه را از دست دادند، نام شعله. کم کم شعله خاموش شد، و همانطور که آخرین جرقه سرد شد، یک ملت بزرگ مرد و زیر خاکسترهای مرده آتش معنوی خود دفن شد.

اما شعله نمرد. مانند روحی که ذات آن است، نمی‌تواند بمیرد، زیرا زندگی است و زندگی نمی‌تواند متوقف شود. در بیابانی از زمین یا دریا دوباره استراحت کرد، و در آنجا یک ملت بزرگ اطراف آن شعله برافراشته شد. تاریخ اینگونه در

طول اعصار ادامه دارد. تا زمانی که مردم به شعله وفادار باشند، شعله می‌ماند، اما وقتی آنها از تغذیه آن با زندگی خود دست می‌کشند، به سرزمین‌ها و جهان‌های دیگر می‌رود.

کسانی که این شعله را پرستش می‌کنند اکنون کافران نامیده می‌شوند. ما کمتر متوجه می‌شویم که خودمان نیز کافریم تا زمانی که از روح القدس تعمید نیابیم، که همان آتش است، زیرا آتش نور است و فرزندان شعله، پسران نورند، حتی همانطور که خدا نور است.

کسانی هستند که از دیرباز با انسان کار کرده‌اند تا به او کمک کنند که این جرقه را درون خود روشن کند، که حق الهی اوست. اینها کسانی هستند که با زندگی‌های خود از خود گذشتگی و خدمت این آتش را بیدار و نگهداری کرده‌اند، و کسانی که در طول اعصار مطالعه، راز آن را کشف کرده‌اند، که اکنون آنها را «آغازگران شعله» می‌نامیم.

از دیرباز آنها با بشریت کار کرده‌اند تا به او کمک کنند نور درون خود را کشف کند، و بر صفحات تاریخ مهر خود را گذاشته‌اند، مهر آتش.

بدون تقدیر و بی‌سرود، آنها با بشریت کار کرده‌اند، و اکنون زندگی‌های آنها به عنوان داستان‌های پری برای سرگرم کردن کودکان استفاده می‌شود، اما زمانی خواهد رسید که جهان کارهایی که انجام داده‌اند را درک خواهد کرد، و خواهد فهمید که تمدن کنونی ما بر شانه‌های نیمه‌خدایان عظیم گذشته بنا شده است. ما مانند فاوست ایستاده‌ایم، با تمام دانش خود، احمقی که هیچ‌کس عاقل‌تر از قبل نیست، زیرا ما از قبول حقیقت‌هایی که آنها به ما دادند و شواهد تجربیاتشان خودداری می‌کنیم. بیایید این پسران شعله را نه با کلمات بلکه با زندگی کردن طوری که فداکاری آنها بیهوده نباشد، افتخار کنیم. آنها به ما راه را نشان داده‌اند، آنها انسان را به دروازه ناشناخته هدایت کرده‌اند، و در آنجا در لباس‌های افتخار خود از پرده گذشته‌اند. زندگی‌های آنها کلید دانش آنها بود، همانطور که همیشه باید باشد. آنها رفته‌اند، اما در تاریخ ایستاده‌اند، نشانه‌هایی در راه پیشرفت بشری.

بیایید این بزرگان را تماشا کنیم وقتی که بی‌صدا می‌گذرند. اول، اورفئوس، که بر روی چنگ هفت سیمه وجود خود، موسیقی کائنات را می‌نوازد. سپس هرمس، بزرگترین سه‌گانه، با لوح زمردین وحی الهی. از میان سایه‌های گذشته، به روشنی کریشنا را می‌بینیم، که در میدان نبرد زندگی به انسان اسرار روح خود را آموخت. سپس بودای متعال، که ردای زرد او نیمه‌چنان باشکوه نبود که قلبی که می‌پوشاند، و استاد عزیز ما، عیسی، که سرش با هاله‌ای از شعله طلایی احاطه شده و پیشانی او با آرامش تسلط آرام گرفته است. سپس محمد، زرتشت، کنفوسیوس، اودین، و موسی، و دیگرانی که کمتر شایسته نیستند در برابر چشمان دانش‌آموز می‌گذرند. آنها پسران شعله بودند. از شعله آمدند، و به شعله بازگشتند. به ما اشاره می‌کنند و دعوت می‌کنند که به آنها بپیوندیم، و در لباس‌های افتخار خود ساخته خود به شعله‌ای که دوست دارند خدمت کنیم.

آنها بدون عقیده یا قبیله بودند؛ آنها به جز یک آرمان بزرگ خدمت نمی‌کردند. همه از یک مکان آمده بودند و به همان مکان بازگشتند. هیچ برتری‌ای در آنجا وجود نداشت. دست در دست برای بشریت کار می‌کردند. هر یک دیگری را دوست داشت، زیرا قدرتی که آنها را استاد کرده بود، برادری همه زندگی را به آنها نشان داده بود.

در صفحات زیر تلاش خواهیم کرد تا این نخ بزرگ را نشان دهیم، نخ معنوی، نخ آتش زنده‌ای که در میان تمام ادیان می‌پیچد و آنها را با یک ایده‌آل مشترک و نیازهای مشترک به هم پیوند می‌دهد. در داستان جام و افسانه‌های شاه آرتور ما آن نخ را در اطراف میز پادشاه و معبد کوه سالوار می‌یابیم. همین نخ زندگی که از میان گل‌های رز رازآمیز عبور می‌کند، از میان گلبرگ‌های نیلوفر آبی می‌پیچد، و در میان ستون‌های معبد لوکسور قرار دارد. تنها یک دین در تمام جهان وجود دارد، و آن پرستش خدا، شعله معنوی جهان است. تحت نام‌های مختلف در همه سرزمین‌ها شناخته شده است، اما به عنوان ایشواری یا آمون یا خدا، او همان خالق جهان است، و آتش نماد جهانی اوست.

ما پسران شعله‌ایم، از خدا بیرون افکنده شده‌ایم، همچون جرقه‌هایی از چرخ‌های بی‌نهایت. ما اطراف این شعله اشکالی ساخته‌ایم که نور ما را پنهان کرده‌اند، اما به عنوان دانش‌آموزان، ما این نور را با عشق و خدمت افزایش می‌دهیم، تا دوباره ما را به عنوان خورشیدهای ابدی اعلام کند.

درون ما آن شعله می‌سوزد، و در مقابل محراب آن، انسان پایین‌تر باید تعظیم کند، خدمتگزار وفادار انسان بالاتر. وقتی به شعله خدمت می‌کند، رشد می‌کند، و نور رشد می‌کند تا زمانی که جایگاه خود را در میان آغازگران واقعی جهان بگیرد، کسانی که همه چیز را به بی‌نهایت بخشیده‌اند، به نام شعله درون.

بیاپید این شعله را پیدا کنیم و به آن نیز خدمت کنیم، با درک اینکه در همه موجودات آفریده شده است، که همه یکی هستند. زیرا همه بخشی از آن شعله ابدی هستند، آتش روح، زندگی و قدرت جهان.

بر محراب این شعله، به خالق واقعی این کتاب، نویسنده آن را تقدیم می‌کند، و آن را به آتش واحدی که از خداوند می‌سوزد و



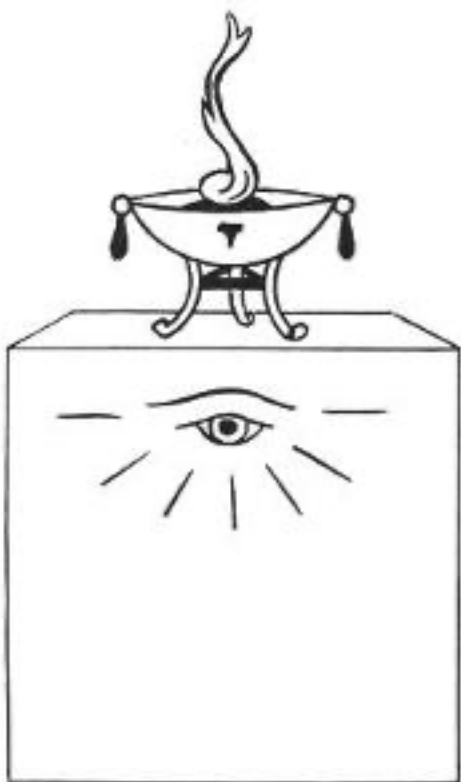
پیشگفتار

بزرگترین مدرسه‌های رازآمیز

جهان کلاس درس خداوند است. بودن ما در مدرسه به معنای یادگیری ما نیست، اما در آن مدرسه فرصت برای تمام یادگیری‌ها وجود دارد. مدرسه دارای مقاطع و کلاس‌ها، علوم و هنرهای خود است و ورود به آن حق تولد انسان است. فارغ‌التحصیلان آن معلمان هستند، شاگردان آن همه موجودات آفریده شده‌اند. نمونه‌های آن طبیعت است و قوانین آن قوانین خداوند. کسانی که می‌خواهند به دانشکده‌ها و دانشگاه‌های بزرگتر وارد شوند، باید ابتدا، روز به روز و سال به سال، از مدرسه عادی زندگی عبور کنند و به معلمان جدید خود دیپلم‌هایی که به دست آورده‌اند را ارائه دهند، که بر روی آن نامی نوشته شده که هیچ‌کس قادر به خواندن آن نیست، جز کسانی که آن را دریافت کرده‌اند.

ساعت‌ها ممکن است طولانی به نظر برسند و معلمان بی‌رحم، اما هر یک از ما باید آن مسیر را طی کنیم و تنها کسانی که آماده رفتن به جلو هستند، کسانی هستند که از دروازه تجربه عبور کرده‌اند،

مدرسه بزرگ خداوند برای انسان.



محراب مکعب:

از عناصر زمین این محراب ساخته شده است. این مکعب بزرگ ماده است. بر روی یا در این محراب شعله‌ای می‌سوزد. این شعله همان روح تمام موجودات آفریده شده است. ای انسان، خودت را بشناس. تو همان شعله‌ای و بدن‌هایت محراب زنده هستند.

آغازگران شعله

فصل اول آتش بر محراب

تا جایی که تاریخ ما باز می‌گردد، متوجه می‌شویم که آتش نقش مهمی در آیین‌های مذهبی نژاد بشر ایفا کرده است. تقریباً در هر دینی، آتش‌های مقدس بر روی محراب‌ها وجود دارد که توسط کاهنان و دوشیزگان مذهبی با دقت بیشتری نسبت به زندگی خودشان نگهداری می‌شدند. در کتاب مقدس، مراجع بسیاری به آتش‌های مقدس وجود دارد که توسط اسرائیلیان باستان به عنوان شکلی از عبادت استفاده می‌شد. محراب قربانی‌های سوختنی به قدمت نژاد بشر است و از زمانی شروع می‌شود که اولین انسان، از میان غبارهای لموریا باستان بیرون آمد و برای اولین بار خورشید، روح بزرگ آتشین جهان، را دید. در میان پیروان زرتشت، آغازگر ایرانی، آتش قرن‌هاست که به احترام خدای بزرگ آتش، اورمزد، که گفته می‌شود جهان را آفریده است، استفاده می‌شود.



:چراغ جاویدان

بدان که شعله‌ای که درون تو می‌سوزد و راهت را روشن می‌کند، همان چراغ جاویدان گذشتگان است. همان‌طور که چراغ‌های آنها با خالص‌ترین روغن تغذیه می‌شدند، شعله معنوی تو نیز باید با زندگی‌ای پر از پاکی و نوع‌دوستی تغذیه شود.

دو مسیر یا تقسیماتی در بشریت وجود دارد که تاریخ آنها به آموزه‌های حکمت بسیار مرتبط است. آنها تجسم آموزه‌های آتش و آب هستند، دو قطب مخالف طبیعت. کسانی که مسیر ایمان یا قلب را دنبال می‌کنند، از آب استفاده می‌کنند و به عنوان فرزندان شیث شناخته می‌شوند، در حالی که کسانی که مسیر ذهن و عمل را دنبال می‌کنند، فرزندان قابیل هستند که فرزندان سمائیل، روح آتش بود. امروز، ما دومی را در میان کیمیاگران، فلاسفه هرمتیک، رزیکروسی‌ها و فراماسون‌ها می‌یابیم.

برای ما بسیار مهم است که درک کنیم که ما خودمان همان محراب مکعبی هستیم که بر آن و در آن، آتش محراب می‌سوزد. برای قرن‌ها، آغازگر آتش، شعله معنوی درون خود را تغذیه و محافظت کرده است، همان‌طور که کاهنان باستانی روز و شب، آتش‌های محراب معبد وستا را مراقبت می‌کردند.

چراغ جاویدان کیمیاگر، که هزاران سال بدون سوخت در زیرزمین‌های روم سوخته است، تنها نمادی از همین آتش معنوی درون اوست. در تصویر، چراغ جاویدان را می‌بینیم که توسط آغازگر در سفرهایش حمل می‌شد. این چراغ نشان دهنده ستون فقرات انسان است که در بالای آن شعله‌ای کوچک به رنگ آبی و قرمز در حال سوسو زدن است. همان‌طور که چراغ گذشتگان با خالص‌ترین روغن زیتون تغذیه می‌شد و می‌سوخت، انسان نیز درون خود مواد حیاتی را منتقل و در آتش تصفیه پاک می‌کند، که وقتی به سمت بالا هدایت می‌شود، سوختی برای چراغ جاویدان درون خود فراهم می‌کند.

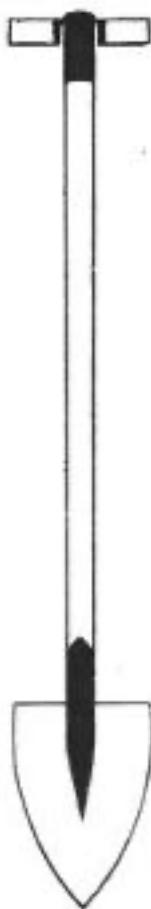


محراب ماسونی:

همان‌طور که عطر برخاسته از عودسوز در نظر خداوند مقبول بود، باشد که کلمات و اعمال ما نیز همیشه همچون عطری شیرین در نظر خداوند متعال مقبول باشد.

بر محراب‌های باستانی، قربانی‌هایی به خدایانشان تقدیم می‌شد. هیرئوفانت باستانی قربانی‌هایی از ادویه‌ها و بخور را تقدیم می‌کرد. برادر ماسونی امروزی هنوز هم در میان نمادهای خود عودسوز یا عودساز را دارد، اما تعداد کمی از برادران خود را در این نماد تشخیص می‌دهند. باستانیان در چیزهایی مانند این، توسعه فردی را نمادین می‌کردند، و همان‌طور که جرقه‌ای کوچک که در میان مکعب‌های بخور می‌سوزد به آرامی همه چیز را مصرف می‌کند، شعله معنوی درون دانش‌آموز نیز به آرامی فلزات پایه و خواص درون خود را می‌سوزاند و آنها را به دود بر محراب الوهیت تبدیل می‌کند. گفته شده که سلیمان، هنگامی که معبد خود را تکمیل کرد، گاوانی را به عنوان قربانی به خداوند تقدیم کرد و آنها را بر محراب معبد سوزاند. کسانی که به زندگی بدون آسیب اعتقاد دارند تعجب می‌کنند که چرا در کتاب مقدس به این اندازه به قربانی‌های حیوانی اشاره شده است.

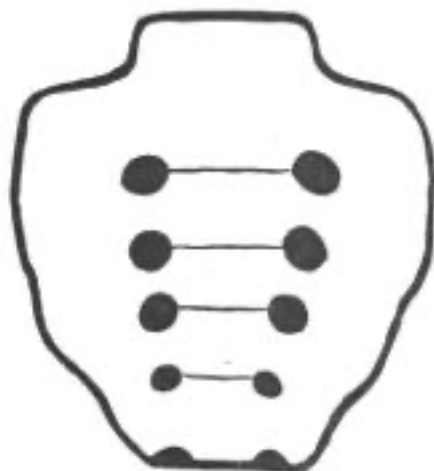
دانش‌آموز متوجه می‌شود که قربانی‌های حیوانی، همان حیوانات دایره‌البروج هستند، و هنگامی که قوچ یا گاو نر بر محراب تقدیم می‌شد، نمایانگر ویژگی‌هایی در انسان بود که از طریق برج حمل، قوچ آسمانی، و برج ثور، گاو نر در دایره‌البروج، می‌آیند. به عبارت دیگر، آغازگر که از طریق آزمایش‌ها و تصفیه‌های خود می‌گذرد، غرایز و تمایلات حیوانی پایین‌تر درون خود را بر محراب وجود بالاتر خود تقدیم می‌کند. در میان برادران ماسونی ما نیز نمادی به نام "نماد مرگ" وجود دارد. این نماد شامل بیل، تابوت و قبر باز است، در حالی که بر روی تابوت شاخه‌ای از آکاسیا یا گیاه همیشه سبز قرار دارد. در تصویر، بیل قبرکن را می‌بینیم که قرن‌ها به عنوان نماد مرگ در نظر گرفته شده است.



بیل قبرکن:

بیایید ببینیم که اکنون با آن قیر خود را از طریق احساسات و عواطف زندگی می‌کنیم، بگیریم و از آن برای کشف اتاق مخفی که در زیر زباله‌های معبد فرو ریخته روح انسان پنهان شده است، استفاده کنیم.

در کتاب توت، آن سند عجیب که به صورت یک دسته کارت بازی به دست انسان در مرحله کنونی تکاملش رسیده است، نمادگرایی بسیار شگفت‌انگیزی را می‌یابیم. از بین تمام مجموعه‌های کارت‌ها، مجموعه بیل تنها مجموعه‌ای است که در آن تمام کارت‌های درباری از نماد اصلی روی کارت رو برمی‌گردانند. در تمام شاه‌ها و ملکه‌های دیگر، چهره‌ها به نشان کوچک در گوشه کارت نگاه می‌کنند، اما در مجموعه بیل، آنها از آن دور نگاه می‌کنند. اکنون گفته می‌شود که بیل از بلوط گرفته شده است، اما دانشجوی علوم غیبی نظر دیگری دارد. او در بیل که قرن‌هاست نماد مرگ بوده است، بخشی خاص از آناتومی خود را می‌بیند. اگر دوباره به تصویر بیل نگاه کنید، اگر تا به حال آناتومی را مطالعه کرده باشید، خواهید دید که بیل قبرکن همان ستون فقرات است و قطعه بیل‌شکل که در کارت‌های بازی استفاده می‌شود، چیزی جز استخوان خاجی نیست.



این استخوان پایه ستون فقرات را تشکیل می‌دهد و همچنین نیزه‌ای از شور و شوق است. از طریق آن و منافذی که آن را سوراخ می‌کنند، ریشه‌های عصب نخاعی عبور می‌کنند که در واقع ریشه‌های درخت زندگی هستند. این مرکز از طریق آن مهره‌های پایین‌تر ستون فقرات و استخوان‌های خاجی و دنبالچه‌ای که قیرها را برای همه موجودات آفریده شده می‌کنند، تغذیه و تقویت می‌شوند. این نکته به زیبایی توسط بیل قبرکن نمادین شده است که توسط برادران بسیاری از سازمان‌های عرفانی برای قرن‌ها استفاده شده است. جریان‌ها و نیروهایی که از طریق این اعصاب نخاعی پایین‌تر کار می‌کنند باید متحول شوند و به سمت بالا برده شوند تا آتش محراب را در انتهای مثبت یا بالایی ستون فقرات تغذیه کنند.



شمع:

این همان نوری است که خاموش شده است. این شمعی است که زیر پیمانه پنهان شده است. این نور واقعی است که برای همیشه تاریکی نادانی و عدم اطمینان را از بین می‌برد. بگذارید این نور از طریق بدنی پاک و ذهنی متعادل به جلو بتابد. زیرا این نور زندگی برادران مخلوق ماست.

تمرکز فکر یا احساس بر روی چیزهای بالاتر یا پایین‌تر، بسته به مورد، تعیین می‌کند که انرژی حیات کجا مصرف شود. اگر احساسات پایین‌تر غالب باشند، شعله بر روی محراب کمسو شده و خاموش می‌شود، زیرا نیروهایی که آن را تغذیه می‌کنند بر مراکز پایین‌تر متمرکز شده‌اند. اما زمانی که نوع دوستی غالب باشد، آنگاه نیروهای پایین‌تر به سمت بالا برده می‌شوند و از طریق تصفیه عبور می‌کنند که امکان استفاده از آنها به عنوان سوخت برای چراغ جاویدان را فراهم می‌کند. بدین ترتیب ما متوجه می‌شویم که چرا خاموش شدن چراغ گناه بزرگی بود، زیرا ستون شعله‌هایی که بر فراز خیمه می‌چرخد، پس از تصفیه و آماده‌سازی طبق دستورات خداوند متعال، شعله معنوی است که بالای انسان شناور شده و هر کجا که برود راه او را روشن می‌کند.

خورشید منظومه شمسی ما، یعنی خورشید معنوی که پشت کره فیزیکی قرار دارد، یکی از این شعله‌هاست. این شعله بزرگتر از شعله ما آغاز نشده است، و از طریق قدرت جذب و تبدیل انرژی‌های فزاینده‌اش به اندازه کنونی خود رسیده است. این شعله در انسان همان "نوری است که در تاریکی می‌درخشد." این شعله معنوی درون اوست. این نور راه او را روشن می‌کند، به شکلی که هیچ نور خارجی نمی‌تواند. این نور که از او می‌تابد، یکی یکی چیزهای پنهان در کیهان را

آشکار می‌کند، و نادانی او دقیقاً به همان میزان که نورش گسترش می‌یابد، برطرف می‌شود، زیرا تاریکی ناشناخته فقط با نور می‌تواند از بین برود، و هرچه نور بیشتر باشد، تاریکی بیشتر به عقب رانده می‌شود. این همان چراغ فیلسوف است که او را در گذرگاه‌های تاریک زندگی همراهی می‌کند، و با نور آن در میان سنگ‌ها و لبه‌های باریک صخره‌ها بدون ترس قدم می‌گذارد. اما اگرچه او همه چیزهای دیگر را به دست آورد و این نور را درون خود نداشته باشد، نمی‌تواند بداند کجا می‌رود؛ نمی‌تواند قدم‌های خود را ببیند؛ و نمی‌تواند نادانی خود را با نور حقیقت از بین ببرد.

بنابراین، هر دانشجو باید به آتشی که بر محرابش می‌سوزد، توجه کند. او همچنین باید آن محراب، یعنی بدن خود، را تا حد ممکن زیبا و هماهنگ بسازد و بر روی آن محراب کند و مر، یعنی اعمال و کردار خود را قربانی کند. همان‌طور که در خیمه همه چیز را بر روی محراب الوهیت تقدیم می‌کند، او نیز باید روز به روز نمادهای مرگ‌پذیری—تابوت و قبر باز، که از طریق تسلط بر احساسات پایین‌تر درون خود آماده کرده است—را از بین ببرد و تشخیص دهد که مهم نیست زندگی‌اش چقدر سخت یا مرده به نظر برسد، این واقعیت که او وجود دارد ثابت می‌کند که شاخه‌ای از آکاسیا، وعده زندگی و جاودانگی، در جایی درون او قرار دارد؛ و اگرچه شعله زندگی ممکن است ضعیف یا سرد به نظر برسد، اگر او با اعمال روزانه خود سوخت فراهم کند، بار دیگر شعله محراب را درون خود روشن خواهد کرد، که با تابش خود به برادرش نیز کمک خواهد کرد تا این شعله را که قربانی زنده برای خدای زنده است، روشن کند.

فصل دوم شهر مقدس شامبالا

در هر اسطوره‌شناسی و دین افسانه‌ای جهان، یک نقطه مقدس وجود دارد که برتر از سایر نقاط برای ایده‌آل بزرگ آن دین است. برای نروژی‌ها، آن نقطه والهالا بود، شهر کشته‌شدگان، ساخته شده از نیزه‌های قهرمانان، جایی که جشن و جنگ هر روز انجام می‌شد. اینجا قهرمانان تمام روز جنگیدند و شب‌ها جشن گرفتند. هر روز گراز وحشی را می‌کشتند و بر روی آن جشن می‌گرفتند، و روز بعد دوباره زنده می‌شد. در سرزمین‌های شمالی می‌گویند که والهالا بر فراز کوه‌ها قرار داشت و توسط پل رنگین‌کمان به نام بیفروست به زمین زیر متصل بود؛ که خدایان از این پل بالا و پایین می‌رفتند، و اودین، پدر تمام خدایان، از آسگارد، شهر خدایان، پایین می‌آمد و با انسان‌ها کار و تلاش می‌کرد.

در میان یونانیان، کوه المپوس مقدس شمرده می‌شد، و گفته می‌شود که خدایان در آنجا، بر فراز کوهی بلند، زندگی می‌کردند. گفته می‌شود که شوالیه‌های جام مقدس، قلعه خود را در میان صخره‌ها و قله‌های شمال اسپانیا در کوه سالوارت داشتند. در هر دین جهان یک نقطه مقدس وجود دارد: مرو در شرق، کوه مورییا و کوه سینا (جایی که لوح‌های قانون به انسان داده شد)؛ همه اینها نماد یک ایده‌آل جهانی هستند، و همان‌طور که هر یک از این ادیان ادعای داشتن قلعه و خانه‌ای در میان ابرها را دارند، گفته می‌شود که همه ادیان جهان دارای مقر خود در شامبالا، شهر مقدس در صحرای گبی مغولستان هستند.

در میان مردم شرقی، افسانه‌های شگفت‌انگیزی از این شهر مقدس وجود دارد، جایی که گفته می‌شود لژ سفید بزرگ یا برادری در آن ملاقات می‌کنند تا به اداره امور جهان بپردازند. همان‌طور که آسیرهای اسکاندیناوی دوازده نفر بودند و المپوس دوازده خدا داشت، گفته می‌شود که برادری سفید بزرگ نیز دوازده عضو دارد که در شامبالا ملاقات می‌کنند و امور انسان‌ها را هدایت می‌کنند. گفته می‌شود که این مرکز دین جهانی بر زمین نازل شد هنگامی که کلاهِک قطبی، که اولین بخش زمین بود که متبلور شد، به اندازه کافی سفت شد تا زندگی را پشتیبانی کند. علم اکنون می‌داند که زمین نه تنها

دارای دو حرکت است، یعنی چرخش بر روی محور خود و چرخش به دور خورشید، بلکه دارای نه حرکت دیگر نیز هست، طبق گفته فلا ماریون، ستاره‌شناس فرانسوی. یکی از این حرکات تغییر قطب‌ها است؛ به عبارت دیگر، روزی می‌رسد که بخشی از سطح زمین که اکنون قطب شمال است، به قطب جنوب تبدیل می‌شود. بنابراین گفته می‌شود که شهر مقدس موقعیت مرکزی خود را ترک کرده و پس از مدت‌ها سرگردانی، اکنون در مغولستان قرار دارد.

کسانی که با دین اسلام آشنایی دارند، در حج به کعبه در مکه چیزی بسیار جالب خواهند دید، جایی که هزاران نفر هر سال می‌روند تا به سنگ ابراهیم، آنروایت بزرگ، احترام بگذارند، جایی که گفته می‌شود محمد پای خود را بر آن قرار داد. پیر و جوان، حتی برخی از آنها حمل می‌شوند، در میان شن‌های بیابان می‌پیچند و سختی‌های بی‌شماری را تحمل می‌کنند، بسیاری از مسافت‌های طولانی می‌آیند تا به مکانی که گرمی می‌دارند و دوستش دارند، برسند. در هند نیز همان چیز را می‌یابیم. مکان‌های مقدس بسیاری وجود دارد که زائران به آنها می‌روند، همان‌طور که تمپلارها در دین مسیحیت ما به قبر مسیح می‌رفتند. کمتر کسی در این چیزها چیزی بیش از یک نماد ظاهری می‌بیند، اما دانشجوی واقعی به حقیقت بزرگ درونی که در آن وجود دارد پی می‌برد. آگاهی معنوی در انسان یک زائر در راه مکه است. همان‌طور که این آگاهی از طریق مراکز و اعصاب بدن بالا می‌رود، مانند زائری است که از ارتفاعات سینا بالا می‌رود، یا شوالیه جام که به کوه سالوات باز می‌گردد.

هنگامی که آتش ستون فقرات انسان در سفرهای خود به سمت بالا حرکت می‌کند، در بسیاری از معابد توقف می‌کند و از بسیاری مکان‌های مقدس بازدید می‌کند، زیرا مانند برادر ماسونی و نردبان یعقوب، راهی که به بهشت منتهی می‌شود به سمت بالا و درون است. آتش ستون فقرات از مراکز یا بسترهای بسیاری از اصول بزرگ عبور می‌کند و در معبد بسیاری از ذات‌های الهی درون خود عبادت می‌کند، اما همیشه به سمت بالا حرکت می‌کند و سرانجام به بیابان بزرگ می‌رسد. تنها پس از درد و رنج و تلاش طولانی است که از آن بیابان عبور می‌کند. این همان جتسیمانی انسان برتر است، اما سرانجام او از بیابان مقدس عبور می‌کند و در برابرش، در قلب نیلوفر، شهر طلایی شامبالا ظاهر می‌شود.



نیلوفر آبی

باشد که آگاهی تو از طریق درخت زندگی درون خودت به سمت بالا برده شود تا در مغز شکوفا شود همانند نیلوفر آبی،
که از تاریکی دنیای پایین برخاسته و گل خود را بالا می‌برد تا اشعه‌های خورشید را بگیرد.



سینوس پیشانی

در گسترش استخوان بین دو چشم که به آن سینوس پیشانی گفته می‌شود، جایگاه الهی در انسان قرار دارد. در آنجا، در ماده گازی خاصی، جوهر لطیفی که به عنوان روح می‌شناسیم، شناور یا بهتر بگوییم، وجود دارد یا هست. این همان شهر گمشده در صحرای مقدس است که از طریق پل رنگین‌کمان، یا ریسمان نقره‌ای، به دنیای پایین متصل می‌شود، و دانشجو در تلاش است تا به این نقطه در خود برسد. این همان زیارت مقدس روح است که در آن فرد، انسان پایین‌تر و دنیای پایین را ترک می‌کند و به سمت انسان بالاتر یا دنیای بالاتر، یعنی مغز، بالا می‌رود. این همان زیارت بزرگ به شامبالا است، و همان‌طور که آن شهر بزرگ مرکز هدایت زمین ما است، شهر بزرگ معادل آن در انسان نیز مرکز سیستم حکومتی او است.



:چوبی که جوانه زد

جوانه‌ها در این چوب، همان هفت مرکز درون تو هستند که وقتی توانایی‌های معنوی آنها را توسعه می‌دهی، به عنوان مراکز آتش در وجودت می‌درخشند. باستانیان گل‌ها را به عنوان نماد این مراکز گرفته‌اند، که وقتی می‌درخشند، نشان می‌دهند که شاخه مرده‌ای که از درخت زندگی بریده شده بود، جوانه زده است.

هنگامی که هر چیز دیگری بر انسان حکومت می‌کند، او با خود بالاتر خود هماهنگ نیست، و تنها زمانی که خدایان، که نمایانگر اصل بالاتر هستند، از پل رنگین‌کمان پایین می‌آیند و با او کار می‌کنند، او را به هنرها و علوم آموزش می‌دهند، که او واقعاً حق الهی خود را دریافت می‌کند. در شرق، دانش‌آموز با اشتیاق به زمانی که او نیز اجازه خواهد یافت در برابر دروازه‌های شهر مقدس عبادت کند، نگاه می‌کند؛ زمانی که او نیز آغازگران را در یک جلسه خاموش دور میز دایره‌ای دایره‌البروج خواهد دید؛ زمانی که پرده ایزیس برداشته شود و پوشش جام مقدس برداشته شود.

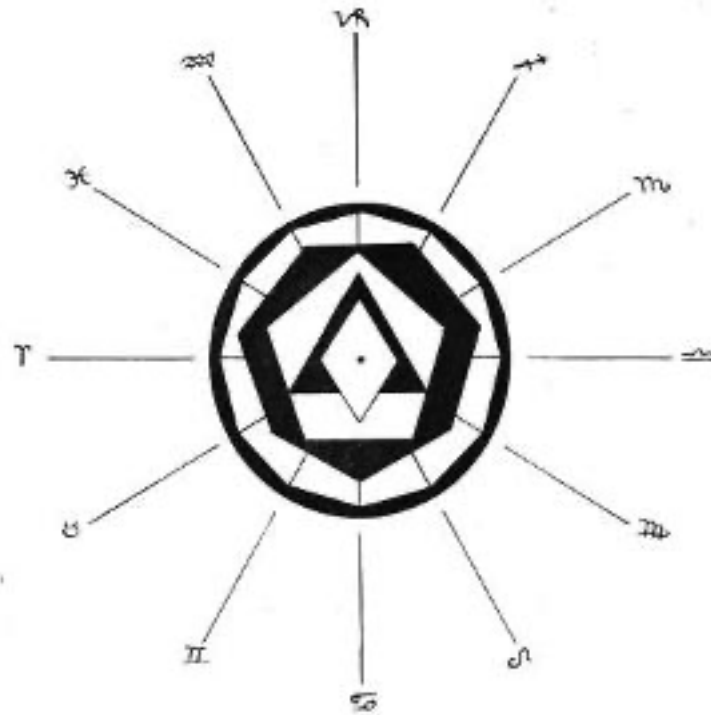
دانش‌آموز باید به یاد داشته باشد که همه این چیزها ابتدا باید درون خود او اتفاق بیفتند قبل از اینکه بتواند آنها را در جهان بیرون پیدا کند. دوازده برادر بزرگتر درون خود او ابتدا باید به آنها دست یابد و آنها را درک کند قبل از اینکه بتواند آنها را که در جهان بیرون هستند درک کند. اگر او بخواهد آغازگران بزرگ را در بیرون پیدا کند، ابتدا باید آنها را درون خود بیابد؛ و اگر بخواهد آن شهر مقدس را در گل نیلوفر ببیند، ابتدا باید آن نیلوفر را درون خود باز کند، که این کار را با تصفیه و هماهنگ کردن خود با اصول بالاتر درون خود، گلبرگ به گلبرگ انجام می‌دهد. نیلوفر دوباره همان ستون فقرات است؛ ریشه‌های آن، عمیق در ماده‌گرایی؛ گل آن، مغز؛ و تنها زمانی که او تغذیه و قدرت را به سمت بالا می‌فرستد، می‌تواند آن نیلوفر درون خود را شکوفا کند—با گلبرگ‌های فراوان خود، که عطر معنوی خود را بیرون می‌دهد.

گاهی اوقات در ویتترین‌های فروشگاه‌ها خدایان کوچک خنده‌دار چینی یا بوداهای شرقی را می‌بینید که بر روی گل نیلوفر نشسته‌اند. در واقع، اگر به دقت نگاه کنید، خواهید دید که تقریباً تمام خدایان شرقی به این صورت به تصویر کشیده شده‌اند. این به این معنی است که آنها آن آگاهی معنوی را که شوشوما می‌نامند، درون خود باز کرده‌اند. شما کلاه‌های کوچک

خنهدار که توسط خدایان هندو پوشیده شده است، دیده‌اید. آنها طوری ساخته شده‌اند که گلی وارونه را به تصویر بکشند، و دوباره، مانند چوب جوانه زده هارون، ما اشاره‌ای به گسترش آگاهی درون را می‌بینیم. وقتی گل نیلوفر به بلوغ می‌رسد، بذر خود را رها می‌کند، و از این بذر گیاهان جدید تولید می‌شوند. همین امر در آگاهی معنوی نیز رخ می‌دهد که وقتی گیاه تمام می‌شود و کار آن انجام می‌شود، آزاد می‌شود تا کارها و چیزهای دیگری تولید کند.

در جهان غرب، نیلوفر به گل رز تبدیل شده است. گل‌های رز رزیکروسی‌ها، گل‌های رز در درجات ماسونی، و همچنین آنهایی که در نشان گارتر در انگلستان هستند، همه برای همان چیز ایستاده‌اند، بیداری آگاهی و باز شدن به تمام شکوه ویژگی‌های روحی انسان. وقتی انسان بیدار می‌شود و این جوانه را درون خود باز می‌کند، مانند گرده طلایی در یک گل، این شهر معنوی شگفت‌انگیز، شامبالا، را در قلب نیلوفر می‌یابد. هنگامی که این زیارت آتش معنوی او به پایان می‌رسد، او از بالای کوه آزاد می‌شود، همان‌طور که در صعود مسیح رخ داد، و انسان معنوی که با زیارت خود از چرخ بندگی آزاد شده است، از میان پیروان خود، یعنی پیچیدگی‌های مغز، با فریاد بزرگ آغازگر، که از طریق مدارس رازآموزی قرن‌ها طنین‌انداز شده است، بلند می‌شود، وقتی که دانش‌آموز تصفیه شده به راه خود ادامه می‌دهد و به بالا می‌رود تا به ستونی در معبد خدای خود تبدیل شود. با آن آخرین فریاد، راز واقعی شامبالا، شهر مقدس، درک می‌شود و او به صفوف کسانی می‌پیوندد که در لباس‌های سفید پاکی، بدن‌های روحانی خود، به جهان نگاه می‌کنند و می‌بینند که دیگران نیز به **«consumatum est»** همین روش آزاد می‌شوند، و آنها نیز ناقوس ابدی را به صدا درمی‌آورند،





سنگ فیلسوف:

این همان سنگ واقعی فیلسوف است که به او قدرت بر تمام موجودات آفریده شده را می‌دهد. این سنگ خود اوست. تجربیات تکامل او، سنگ خام را تراشیده و صیقل داده‌اند تا اینکه در وجود آغازگر، نور آفرینش را از هزاران زاویه مختلف منعکس می‌کند.

فصل سوم راز کیمیاگر

امروزه تعداد بسیار کمی از دانشجویان علوم غیبی هستند که نام کیمیاگر را نشنیده باشند، اما تعداد بسیار کمی هستند که چیزی در مورد مردان عجیب و غریبی که در قرون وسطی زندگی می‌کردند و زیر نمادهای شیمیایی، تاریخ روح را پنهان می‌کردند، بدانند. در زمانی که ابراز یک فکر مذهبی به معنای خطر نابودی در آتش یا چرخ شکنجه بود، آنها به صورت خاموش در غارها و زیرزمین‌ها کار می‌کردند تا اسرار طبیعت را بیاموزند که نظرات مذهبی روزگارشان آنها را از انجام آن محروم می‌کرد. بیایید کیمیاگر قدیمی را تصور کنیم، عمیق در مطالعه دانش طبیعی. او را در میان لوله‌های آزمایش و وسایل آزمایشگاهی مخفی‌اش می‌یابیم. اطراف او پر از کتاب‌های سنگین و کتاب‌های نویسندگان باستانی است؛ او دانشجوی اسرار طبیعت است و سال‌ها، شاید زندگی‌هایی را به کاری که دوست دارد اختصاص داده است. موهایش مدتی است که از پیری سفید شده است.

او با نور کوچک چراغش، به آرامی و با دشواری نمادهای عجیب بر صفحات مقابلش را می‌خواند. ذهن او بر یک چیز متمرکز است، و آن یافتن سنگ فیلسوف است. با تمام مواد شیمیایی در دسترسش و درک کامل ترکیبات مختلف آنها، او با کوره و مشعل‌هایش کار می‌کند تا از فلزات پایه، طلای فیلسوف را بسازد. سرانجام او کلید را پیدا می‌کند و راز طلای فیلسوف و سنگ جاودانه را به جهان می‌دهد. نمک، گوگرد، و جیوه پاسخ مشکل او هستند؛ او از آنها سنگ فیلسوف را می‌سازد؛ از آنها اکسیر حیات را استخراج می‌کند؛ و با قدرتی که به او می‌دهند، فلزات پایه را به طلا تبدیل می‌کند. جهان به او می‌خندد، اما او در سکوت به کار خود ادامه می‌دهد و واقعاً کارهایی را انجام می‌دهد که جهان آنها را غیرممکن می‌پندارد.

پس از سال‌ها تلاش، او چراغ کوچک خود را برمی‌دارد و بی‌صدا به ناشناخته بزرگ می‌گریزد. هیچ‌کس نمی‌داند او چه کرده است یا چه کشفیاتی انجام داده است، اما او با چراغ کوچک خود همچنان به کشف اسرار جهان ادامه می‌دهد. همان‌طور که پایان قرن پانزدهم او را با راز و رمز فرا گرفت، سپیده دم قرن بیستم او را با جلال پاداش عادلانه‌اش تاج می‌گذارد، زیرا جهان شروع به درک حقایقی می‌کند که او می‌دانست و به فهمی که سال‌ها تلاشش برای او به ارمغان آورده بود، شگفت‌زده می‌شود.

انسان از زمانی که برای اولین بار خود را بلند کرد و با قدرت‌هایی که مدتی طولانی نهفته بودند خود را به عنوان انسان اعلام کرد، یک کیمیاگر بوده است. تجربیات شیمی‌های زندگی هستند که فیلسوف با آنها آزمایش می‌کند. طبیعت کتاب بزرگ است که او سعی می‌کند اسرار آن را از طریق نمادگرایی شگفت‌انگیز خود درک کند. شعله معنوی خودش چراغی است که با آن می‌خواند، و بدون این، صفحات چاپ شده برای او هیچ معنایی ندارند. بدن او کوره‌ای است که در آن سنگ فیلسوف را آماده می‌کند؛ حواس و اندام‌هایش لوله‌های آزمایش هستند، و انگیزه، شعله مشعل است. نمک، گوگرد و جیوه مواد شیمیایی حرفه او هستند. طبق گفته فلاسفه باستان، نمک از زمین خاکی بود، گوگرد آتشی بود که روح بود، در حالی که جیوه هیچ چیز نبود، فقط یک پیام‌رسان مانند هرمس بالدار یونانیان. رنگ او بنفش است که ترکیبی از قرمز و آبی است—آبی روح و قرمز بدن.

کیمیاگر متوجه می‌شود که خودش سنگ فیلسوف است، و این سنگ مانند الماس می‌شود وقتی که نمک و گوگرد، یا روح و بدن، از طریق جیوه، که حلقه‌ای از ذهن است، متحد می‌شوند. انسان اصل تجسم یافته ذهن است همان‌طور که حیوان از احساسات است. او با یک پا بر آسمان‌ها و دیگری بر زمین ایستاده است. موجودیت بالاتر او به کرات آسمانی کشیده می‌شود، اما انسان پایین‌تر او را به ماده می‌بندد. اکنون فیلسوف، با ساختن سنگ مقدس خود، این کار را با هماهنگ کردن روح و بدنش انجام می‌دهد. نتیجه سنگ فیلسوف است. ضربات سخت زندگی آن را تراشیده و جلا می‌دهد تا اینکه نور را از یک میلیون زاویه مختلف منعکس می‌کند.

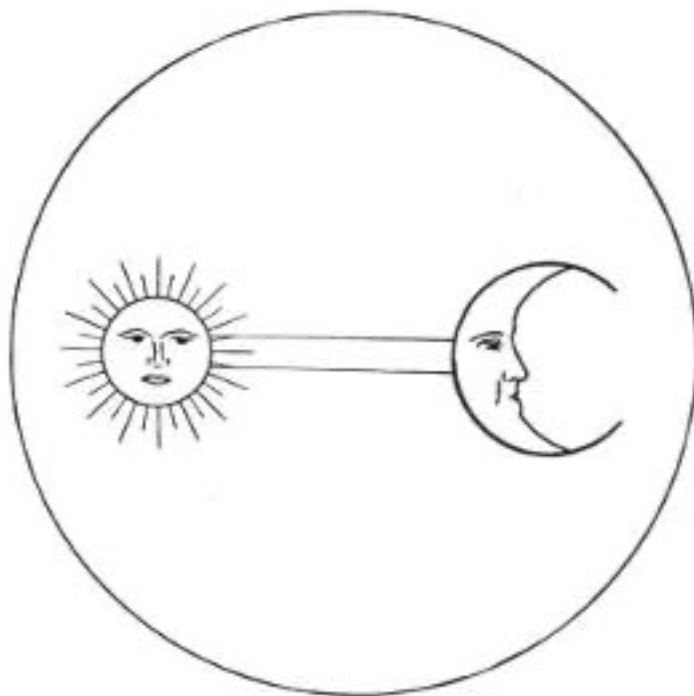


ستاره پنج پر:

این تصویر که برای همه ماسون‌ها شناخته شده است، نماد روح است. این ستاره بیت‌الحم است که آمدن مسیح درون را نوید می‌دهد. دو دستی که در هم فشرده شده‌اند، نشان‌دهنده اتحاد روح و بدن در ازدواج بره هستند. مسیح از اتحاد بخش بالاتر با بخش پایین‌تر متولد می‌شود.

اکسیر حیات دوباره همان آتش روح است، یا بهتر بگوییم سوختی که آن آتش را تغذیه می‌کند، و تبدیل فلز پایه به طلا زمانی انجام می‌شود که او انسان پایین‌تر را به طلای معنوی تبدیل می‌کند. او این کار را با مطالعه و عشق انجام می‌دهد. بدین ترتیب او درون خود داروی شفابخش گمشده برای رنج‌های جهان را می‌سازد. تبدیل فلز پایه به طلا را می‌توان یک واقعیت واقعی نامید، زیرا همان ترکیب شیمیایی که از نظر معنوی طلا تولید می‌کند، می‌تواند این کار را به صورت فیزیکی نیز انجام دهد. یک واقعیت شناخته شده است که بسیاری از کیمیاگران باستان واقعاً فلزات گرانبها را از سرب، آلیاژ و غیره خلق کردند. اما این بر اساس این اصل بود که همه چیزها دارای بخشی از همه چیزهای دیگر هستند؛ به عبارت دیگر، هر دانه شن یا قطره آب به نسبت معینی هر عنصر از جهان را در خود دارد. بنابراین، کیمیاگر سعی نکرد چیزی از هیچ بسازد، بلکه آنچه که از قبل وجود داشت را استخراج و ساخت، و این همان است که دانشجو می‌داند تنها راه ممکن برای انجام این کار است.

انسان نمی‌تواند چیزی از هیچ خلق کند، اما او در خود، در انرژی بالقوه، همه چیزها را دارد؛ و مانند کیمیاگر با فلزاتش، او فقط با چیزی که از قبل دارد کار می‌کند. سنگ فیلسوف زنده چیزی بسیار زیباست. در واقع، مانند اوپال آتشین، با میلیون‌ها نور مختلف می‌درخشد و با حالت روحی دارنده‌اش تغییر می‌کند. فرآیند تبدیل، که در آن آتش معنوی از طریق کوره تصفیه عبور می‌کند و از بدن به عنوان جسم روحی طلایی و آبی منتشر می‌شود، فرآیندی بسیار زیباست.



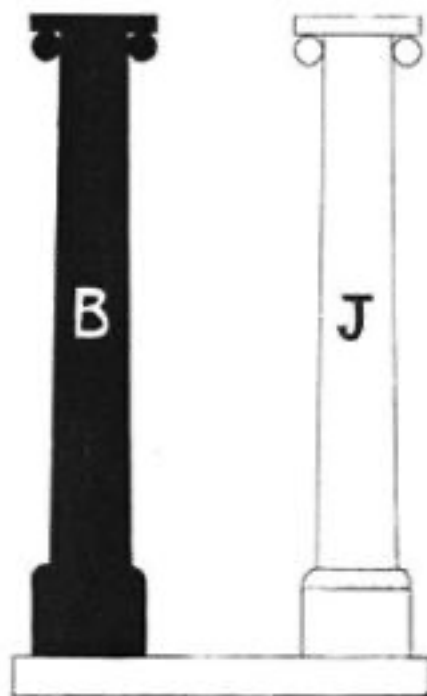
:ازدواج خورشید و ماه

این اتفاق در انسان زمانی رخ می‌دهد که قلب و ذهن در اتحادی ابدی به هم پیوند می‌خورند. این اتحاد زمانی رخ می‌دهد که قطب‌های مثبت و منفی درون به هم متصل می‌شوند، و از آن اتحاد، سنگ فیلسوف ساخته می‌شود.

ماسون‌ها در میان نمادهای خود، ستاره پنج‌پر را با دو دست در هم فشردن درون آن دارند، و در اینجا راز سنگ فیلسوف وجود دارد. دستان در هم فشردن نماد انسان متحد هستند، که در آن بخش بالاتر و پایین‌تر برای بهبود متقابل یکدیگر از طریق یک سیستم همکاری، نه رقابتی، کار می‌کنند. ستاره پنج‌پر همان جسم روح است که از این همکاری زاده شده است؛ این سنگ فیلسوف زنده است، گرانبهاتر از تمام جواهرات زمین. از آن رودخانه‌های حیات جاری می‌شود که در کتاب مقدس ذکر شده است؛ این ستاره صبحگاهی است که سپیده‌دم استادگری را نوید می‌دهد و پاداشی است که به کسانی می‌رسد که در پی قدم‌های کیمیگران باستانی حرکت می‌کنند.

برای دانشجو خوب است که درک کند که کیمیگری زندگی به طور طبیعی تمامی مراحل پیشرفت را که در نوشته‌های کیمیگر توضیح داده شده است، تولید می‌کند، تا سرانجام خورشید و ماه همان‌طور که در ازدواج هرمتی توصیف شده است، متحد شوند، که در حقیقت، ازدواج بدن و روح برای توسعه متقابل یکدیگر است. ما همان کیمیگرانی هستیم که قرن‌ها پیش در خفا به مطالعات روح خود ادامه می‌دادیم، و همچنان همان فرصتی را داریم که آن زمان داشتیم، حتی بیشتر از آن زمان، زیرا اکنون می‌توانیم نظرات خود را با خطر کم‌تری از آسیب شخصی بیان کنیم. کیمیگر مدرن این فرصت را دارد که برادر باستانی‌اش هرگز نداشت. در یک گوشه خیابان شلوغ، او هر روز شاهد ادامه آزمایشات طبیعت است. او مخلوط شدن فلزات را می‌بیند، و از کتاب زندگی روزمره، از طریق قدرت قیاس، می‌تواند الهیات را مطالعه کند. از طریق تجربه و اغلب رنج، فولاد روح او با شعله زندگی آبدیده می‌شود. همان‌طور که ماه در دایره‌البروج حوادث زندگی را همچون یک فیوز روشن می‌کند، آرزوها و خواسته‌های او نیز قدرت‌های روح او را بیدار می‌کند، و تجربیات

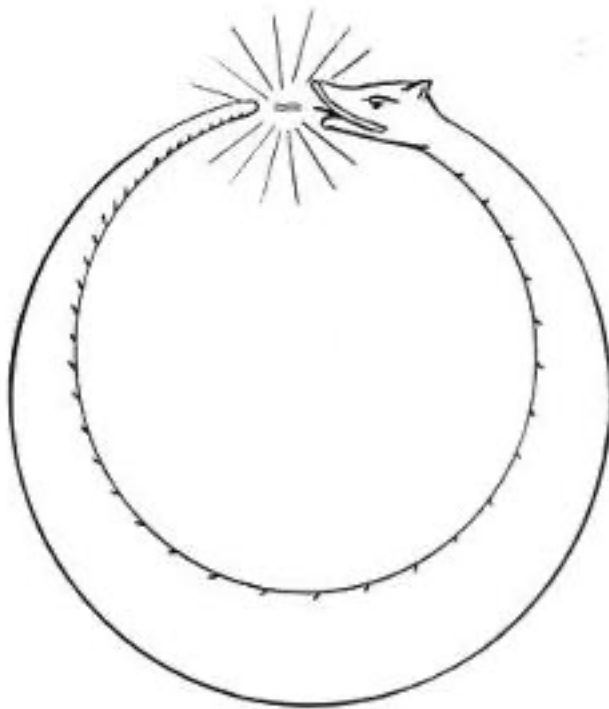
ممکن است به ویژگی‌های روحی تبدیل شوند، زمانی که او چشمی را پرورش دهد که به او امکان خواندن ساده‌ترین کتاب‌ها را می‌دهد—زندگی روزمره.



ستون‌های معبد:

این ستون‌ها نماد قلب و ذهن، قطب‌های مثبت و منفی زندگی هستند. کسانی که می‌خواهند وارد معبد شوند باید از بین ستون‌ها عبور کنند. هر افراطی خطرناک است. نقطه‌ای که بین تمام قطب‌ها قرار دارد، مکانی است که ایستادن بر آن ایمن است. شما نمی‌توانید تنها با توسعه قلب یا ذهن به تنهایی وارد معبد شوید، بلکه تنها با توسعه برابر هر دو می‌توانید وارد شوید.

کیمیاگر امروز در غارها و زیرزمین‌ها پنهان نیست و به تنهایی مطالعه نمی‌کند، اما همان‌طور که به کار خود ادامه می‌دهد، دیوارهایی در اطراف او ساخته می‌شوند، و در حالی که او در جهان است، مانند استاد قدیمی، او از آن نیست. همان‌طور که در کار خود پیش می‌رود، نور نصیحت دیگران و کمک‌های خارجی ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود، تا اینکه سرانجام او در تاریکی تنها می‌ایستد، و سپس زمانی می‌رسد که باید از چراغ خود استفاده کند، و آزمایشات مختلفی که انجام داده است باید راهنمای او باشند. او باید اکسیر حیات را که توسعه داده است بگیرد و با آن چراغ آگاهی معنوی خود را پر کند، و آن را بالای سر خود نگه دارد و به ناشناخته بزرگ قدم بگذارد، جایی که اگر خادم خوب و وفاداری بوده باشد، از کیمیاگری الوهیت یاد خواهد گرفت. جایی که اکنون لوله‌های آزمایش و بطری‌ها ابزارهای او هستند، سپس جهان‌ها و کرات را مطالعه خواهد کرد، و به عنوان یک ناظر خاموش از آن ذات الهی که بزرگترین کیمیاگر تمام جهان است، بزرگترین کیمیاگری را خواهد آموخت، یعنی خلق زندگی، نگهداری شکل، و ساخت جهان‌ها.

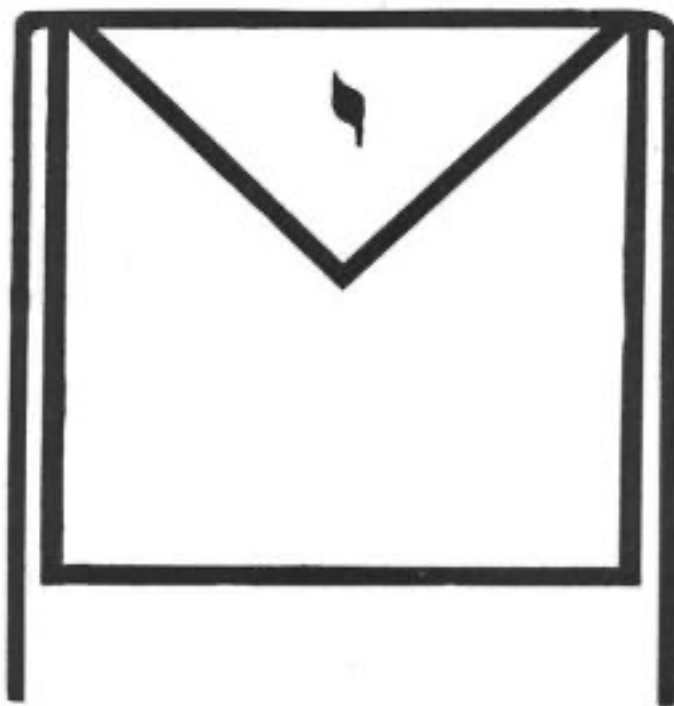


مار:

این همان تاج مار خدایان باستان است. این نشان می‌دهد که دو مسیر یا بخش از آتش روح به هم پیوسته‌اند. این تاج نماد استادگری است و این اتحاد درون دانشجو زمانی رخ می‌دهد که نیروهای حیات به مغز منتقل شوند.

آغازگر مصری

بسیاری از اعصار گذشته‌اند از زمانی که پادشاه کاهن مصری از میان ستون‌های تبس گذر کرد. اعصار قبل از فرو رفتن آتلانتیس، هزاران سال قبل از عصر مسیحیت، مصر سرزمینی بود که حقایق بزرگ در آن نهفته بود. دست برادری بزرگ سفید به سوی امپراتوری نیل دراز شد و راهروهای باستانی هرم‌ها با سرودهای آغازگران طنین‌انداز شد. در آن زمان بود که فرعون، که اکنون نیمه‌انسان، نیمه‌خدا خوانده می‌شود، در مصر باستان حکمرانی می‌کرد. فرعون کلمه‌ای مصری برای پادشاه است. بسیاری از فرعون‌های بعدی فاسد و بی‌ارزش بودند. تنها فرعون‌های اولیه را اکنون در میان پادشاهان کاهن می‌شماریم.

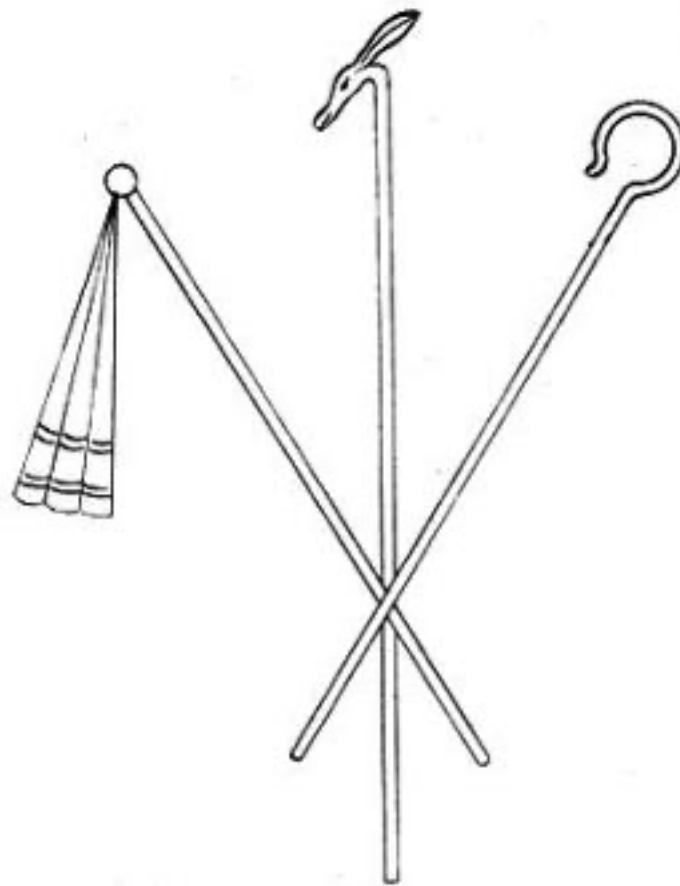


:پیش‌بند ماسونی

در مثلث، روح را می‌بینیم که به مربع ماده نزول می‌کند. بیابید ماده را چنان پاک کنیم که روح بتواند از آن بدرخشد و ما را به نوری تبدیل کند که راهنمای قدم‌های بشریت باشد.

برای لحظه‌ای تالار بزرگ لوکسور را تصور کنید — ستون‌های حکاکی شده آن که گنبدهایی از گرانبه‌ای جامد را نگه می‌دارند، هر ستون با تاریخچه‌های خدایان حکاکی شده است. در آنجا، در انتهای بالایی تالار، فرعون نیل در لباس‌های رسمی خود نشسته بود؛ در اطراف او مشاورانش بودند که در میان آنها کاهن معبد برجسته بود. منظره‌ای بسیار تأثیرگذار بود: قاب گول‌پیکر آتلانتی‌های متأخر که در طلا و جواهرات بی‌قیمت پوشیده شده بود؛ بر سر او تاج شمال و جنوب، امپراتوری دوتایی باستانی؛ و بر پیشانی‌اش مار پیچیده آغازگر، ماری که در بیابان برافراشته شد تا همه کسانی که به آن نگاه کنند زنده بمانند؛ آن قدرت مار خوابیده در انسان که سرش به سمت پایین در اطراف درخت زندگی پیچیده شده بود، او را از باغ خداوند بیرون راند، اما بر روی صلیب برافراشته شد و به نماد مسیح تبدیل شد.

فرعون یک آغازگر عقرب بود، و مار انرژی تغییر یافته عقرب است که در فرد باززایی شده به سمت بالا کار می‌کند و کندالینی نامیده می‌شود. این مار نشانه‌ای از آغازگری بود. این بدان معنی بود که درون او مار برافراشته شده بود، زیرا فرعون واقعی یک کاهن خدا و همچنین استاد انسان‌ها بود. او در آنجا بر تخت محراب مکعبی نشسته بود، نشان‌دهنده تسلط او بر چهار عنصر بدن فیزیکی‌اش—داور زنده‌ها و مرده‌ها، که با وجود تمام قدرت و شکوهش، در حالی که عظمت بزرگترین امپراتوری جهان را در اطراف خود داشت، همچنان در تسلیم فروتنانه به اراده خدایان خم می‌شد. در دستانش عصای سه‌گانه نیل، عصای شبان، عصای سر انوبیس و شلاق یا تازیانه را حمل می‌کرد. این‌ها نمادهای کار او بودند. آن‌ها نمایانگر قدرت‌هایی بودند که او بر آن‌ها تسلط یافته بود. با شلاق بدن فیزیکی خود را تحت کنترل داشت؛ با عصای شبان نگهبان و مراقب بدن احساسی‌اش بود؛ با عصای سر انوبیس استاد ذهن خود بود و شایسته بود که قدرت حکومت بر دیگران را به دست گیرد، زیرا قبل از هر چیز، خود او از قوانین اطاعت می‌کرد.



عصاهای مصر:

این‌ها سه بدنی هستند که ابزارهایی‌اند که ما با آن‌ها باید معبد خود را بسازیم. هنگامی که بر آن‌ها تسلط یابیم، آن‌ها اثبات زنده‌ای از حق ما برای پادشاهی هستند.

با تمام لباس‌های رسمی خود و با سوسک مقدس بر سینه‌اش و چشم جهان‌بین بالای تختش، هیچ چیز برای پادشاه کاهن مصری باستان به اندازه کمر بند یا پیش‌بند سه‌گوش که نماد آغازگری او بود، ارزشمند یا مقدس نبود. پیش‌بند مصری باستانی همان نمادگرایی را داشت که پیش‌بند ماسونی امروزی دارد. این نشان‌دهنده تصفیه بدن‌ها بود، هنگامی که جایگاه احساسات پایین‌تر، یعنی عقب، توسط پوست سفید گوسفند تصفیه پوشیده می‌شد. این نماد تصفیه، ارزشمندترین دارایی فرعون باستانی بود؛ و این نشان ساده، که توسط بسیاری دیگر که در رتبه و مقام پایین‌تر از او بودند اما در تصفیه معنوی با او برابر بودند، پوشیده می‌شد، برای پادشاه کاهن ارزشمندترین چیز بود. او در آنجا نشسته بود، با کلمات آغازگری که بر او نوشته شده بود، نمادهای تصفیه و استادگری او، یک پادشاه خردمند از مردمی خردمند. و از طریق این پادشاهان کاهن بود که خداوند کار می‌کرد، زیرا آن‌ها از دستور ملکی‌صدق بودند. از طریق آن‌ها دکنترین شکل گرفت که فساد نتوانسته به طور کامل آن را نابود کند، که ما آن را حق الهی پادشاهان می‌نامیم—الهی، زیرا از طریق معنویت و رشد، خداوند توانست از طریق آن‌ها تجلی یابد. آن‌ها ابزارهای آگاه در دستان نویسنده‌ای آماده بودند، مایل و مفتخر به انجام کارهایی که با دانش و حقیقت خود را با آن‌ها هماهنگ کرده بودند.



اسکاراب مقدس:

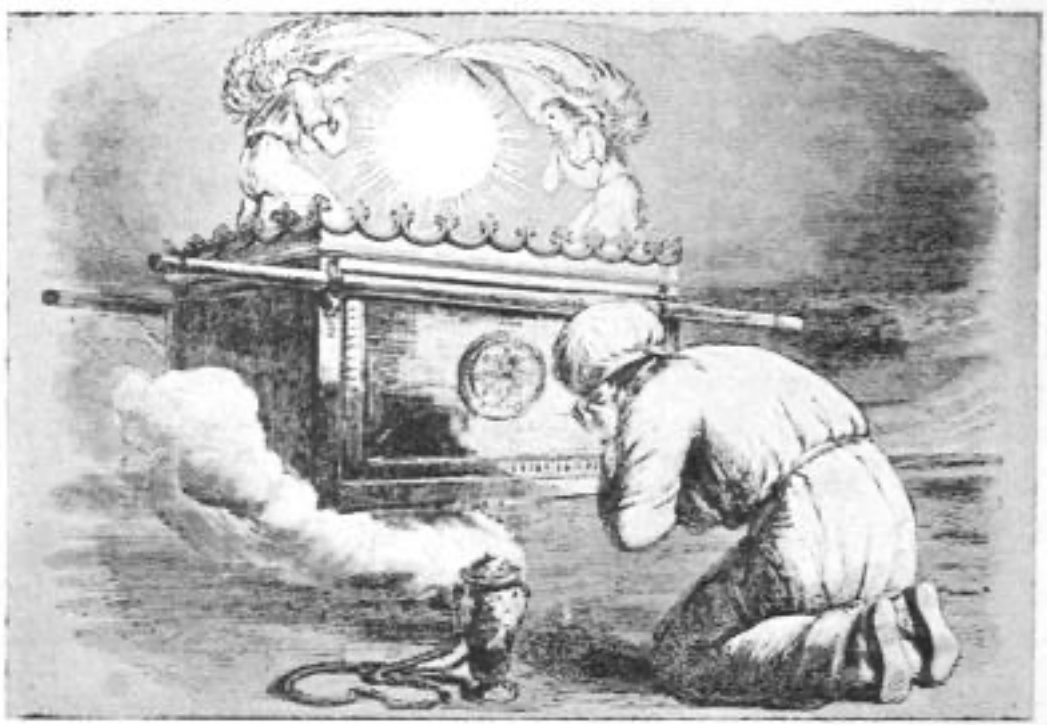
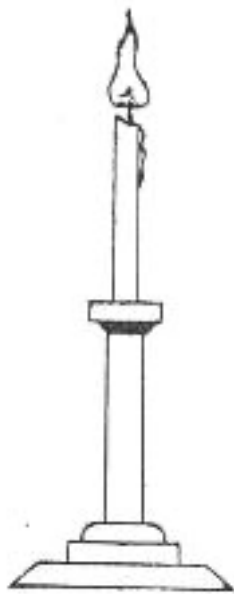
مصريان باستان خپرا، خورشيد در حال طلوع، را در اين شکل می‌پرستیدند و اسکاراب مقدس به عنوان نماد رستاخیز با مردگان دفن می‌شد. زیرا همان‌طور که خورشید از تاریکی شب طلوع می‌کند، روح الهی نیز از بدن که دیگر نیست برمی‌خیزد. زندگی جاودانه است.

اما زمان رسید، همان‌طور که در تمام ملل رخ می‌دهد، زمانی که خودخواهی و غرور به قلب پادشاه و مردم وارد شد، و به تدریج دست برادری بزرگ سفید که مصر باستان را تغذیه می‌کرد، کنار کشیده شد، و قدرت‌های تاریکی سرزمین شکوه را به ویرانه‌ای تبدیل کردند، و نام‌های پادشاهان بزرگ در زیر فراموشی فساد مدفون شدند. فاجعه‌های عظیمی جهان را لرزاند، و از سرزمین تاریکی، برادری بزرگ سفید مردم برگزیده را به سرزمین موعود برد؛ مصر، سرزمین شکوه، به غبار تبدیل شد.

معبد‌های بزرگ فرعون‌ها به ویرانه تبدیل شده‌اند، و معبد‌های ایزیس چیزی جز توده‌های شکسته ماسه‌سنگ نیستند. اما چه بر سر پادشاهان کاهنی که در روزهای شکوه مصر کار می‌کردند، آمده است؟ آن‌ها هنوز با ما هستند، زیرا کسانی که قبلاً رهبر بودند، اگر به راه خود ادامه داده باشند، اکنون نیز رهبر هستند. اگرچه عصایشان از بین رفته و لباس‌های کاهنی‌شان پوشیده شده است، پادشاه کاهن هنوز با وقار و قدرت و سادگی کودکانه‌ای که قبلاً او را بزرگ کرده بود، بر زمین راه می‌رود. او دیگر لباس‌های دستور خود را نمی‌پوشد. اگرچه هیچ مدرکی با خود ندارد، او همان‌قدر اکنون یک پادشاه کاهن است که در آن زمان بود، زیرا هنوز نشانه‌های واقعی مقام خود را با خود دارد. مار پیچیده جای خود را به دانش و عشق داده است. دستی که ثروت‌های گذشته را اعطا می‌کرد، اکنون کارهای کوچکی از مهربانی انجام می‌دهد. اگرچه او دیگر عصای تسلط بر خود را حمل نمی‌کند، هنوز آن تسلط را در زندگی روزمره‌اش نشان می‌دهد. اگرچه آتش‌های محراب درون معبد کارناک مدتی است که خاموش شده‌اند، آتش واقعی درون او هنوز می‌سوزد، و در برابر آن هنوز خم می‌شود، همان‌طور که در روزهای شکوه مصر خم می‌شد. اگرچه کاهن دیگر مشاور او نیست، و خردمندان کشورش دیگر در مسائل حکومتی به او کمک نمی‌کنند، او هرگز تنها نیست، زیرا کاهنان در لباس‌های سفید و مشاوران در لباس‌های آبی هنوز با او راه می‌روند و وقتی به آن‌ها نیاز دارد، کلمات قدرت را در گوش او زمزمه می‌کنند.

آیا افرادی را دیده‌اید که به دلایلی، صرف نظر از ظاهرشان، آن‌ها را دوست دارید؟ آیا افراد جذاب دیگری را دیده‌اید که با وجود جذابیتشان از آن‌ها متنفر بوده‌اید؟ آیا افراد تحصیل‌کرده‌ای را دیده‌اید که احق بوده‌اند یا شما را چنین تحت تأثیر قرار داده‌اند، یا افرادی که دانش کمی داشتند اما احساس می‌کردید که خردمند هستند؟ این‌ها نشانه‌های مقام هستند که از دست دادن عنوان یا موقعیت نمی‌تواند آن‌ها را نابود کند. آن‌ها پادشاهان با تاج یا بدون تاج بودند—نه عروسک‌های پوشیده شده در زیورآلات براق. و آن‌ها هنوز پادشاهان هستند و تا پایان زمان خواهند بود، و همچنان مقام خود را نشان می‌دهند، نه با برتری و تکبر خود، بلکه با ویژگی‌های روحی که از خود ساطع می‌کنند. پاکی زندگی آن‌ها هنوز از کسانی که پیش‌بند آغازگری را می‌پوشیدند، به بیرون می‌تابد، زیرا اگرچه آن پیش‌بند سه‌گوش با ماری که بر روی آن کشیده شده بود، مدتی است که پوشیده، اما همتای معنوی آن نماد هنوز در زندگی روزمره آن‌ها می‌درخشد، و بدون هیچ بحثی ثابت می‌کند که آن‌ها پادشاهان کاهن بودند و امروز نیز هستند. آن‌ها را در همه عرصه‌های زندگی پیدا می‌کنیم—در جایگاه‌های بالا و در گل و لای زندگی. اما هر جا که آن‌ها را پیدا کنیم، هنوز سخنگوی خدایان هستند، و از طریق آن‌ها وعده‌ای به همه کسانی که تلاش می‌کنند، می‌رسد. آن‌ها پادشاهانی هستند، نه از زمین بلکه از آسمان، و در زندگی استاد خودمان، کسی را می‌بینیم که خود را به کسانی که خدمت می‌کردند، پیوست و حتی وقتی که تنها تاجش یک تاج خار بود، پادشاه واقعی بود.

هنوز در هرم جیزه، آغازگری‌ها ادامه دارد؛ هنوز آغازگر نشانه‌های مقام خود را دریافت می‌کند. در برابر آن آتش درون خود، او سوگندهای خود را می‌دهد، و بر محراب سوزان وجود بالاتر خود، تاج و عصا، لباس‌ها و الماس‌های خود، نفرت‌ها و ترس‌های خود را می‌گذارد و زندگی خود را به عنوان یک پادشاه کاهن تقدیس می‌کند، و قسم می‌خورد که به هیچ‌کس جز خود بالاتر خود، خدایی که درون اوست، خدمت نکند. لباس‌های او بدن روحی او هستند؛ و تاج او زندگی اوست، و در خیابان‌های زندگی او تاج‌گذاری شده است. برج‌های تیره و دودکش‌های کارخانه‌ها در اطراف او به ستون‌های معبد لوکسور محو می‌شوند، و با یک جعبه ناهار بر بازو، چهره‌اش که با خاک صادقانه قهوه‌ای شده است، او به اندازه زمانی که تاج دوگانه نیل بر پیشانی‌اش قرار داشت و کاهن معبد او را با خدای خود و هم‌نوع خود یکی کرده بود، یک پادشاه است.



کاهن در برابر صندوق عهد و روح بر فراز جایگاه رحمت.

فصل پنجم صندوق عهد

یکی از جالبترین نمادهایی که از باستان به ما رسیده است، نماد صندوق یا جعبه‌ای است که گفته می‌شود حاوی اشیای مقدس بوده است. بسیاری از مردم معتقدند که این صندوق به طور خاص به قوم یهود تعلق دارد، اما این یک اشتباه بزرگ است، زیرا داشتن صندوق، حق تولد هر کشوری بوده است. همه کشورها، مانند قوم یهود، زمانی که صندوق مقدس خود را از دست دادند، قدرت و شکوه بسیاری از خود را نیز از دست دادند. در بابل باستان و فینیقیه، صندوق به خوبی شناخته شده بود. هند آن را به عنوان نیلوفر آبی جشن می‌گیرد، و مصریان باستان می‌گویند که خدای ماه، اوزیریس، در یک صندوق زندانی شده بود. در تمام ادیان رازآمیز جهان، به صورت فردی و کیهانی، صندوق نماد چشمه‌سار حکمت است. شکینه بر فراز آن همچون ستونی از شعله‌ها در شب و ستونی از دود در روز می‌چرخد. هر کشوری حضور آن را دیده و احساس کرده است، زمانی که پادشاهان کاهن و آغازگران، صندوق مقدس را از یک تمدن قدیمی که به دلیل تجزیه از دست رفته بود، بیرون آورده و در میان کسانی که به حقیقت وفادار بودند، آن را به سرزمین‌های دیگر و میان مردمان دیگر بردند.

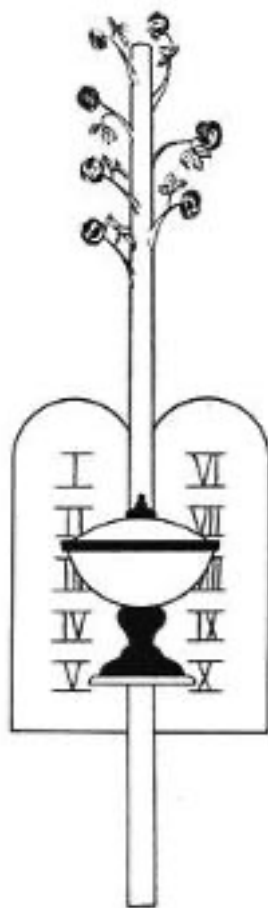
در هر عقیده و مذهبی، ما تجزیه و انحلال را می‌بینیم. ما گروه‌های کوچکی از مردم را می‌بینیم که خود را از برادران خود جدا می‌کنند. ما کسانی را می‌بینیم که به گذشته چسبیده‌اند و از پیشرفت با جدیدترها امتناع می‌کنند، و هر جا که این تجزیه را ببینیم، روح حقیقت را می‌بینیم که به سوی مردم دیگر حمل شده و در آموزه‌های دیگر تجسم یافته است. صندوق باستانی اسرائیلیان هرگز از دسته‌هایی که آن را حمل و نقل می‌کردند، جدا نشده بود، تا زمانی که سرانجام در معبد سلیمان قرار گرفت. همچنین آتش روح درون انسان نیز نمی‌آساید تا زمانی که در نهایت در جایگاه مقدس معبد خورشیدی خود مستقر شود. حاملان این حقیقت مقدس همواره به سمت طلوع خورشید آن را حمل می‌کنند.

ملت‌ها از کسانی که حقیقت را دوست دارند، متولد می‌شوند و هنگامی که آن را فراموش می‌کنند، دفن می‌شوند. زمان آن رسیده است که حاملان خاموش، صندوق مقدس و شکینه را بردارند و با نظم و ترتیب از آب‌ها عبور کنند و آن را به دنیای جدید بیاورند. این ندای الهی در سراسر جهان طنین‌انداز شده است، و کسانی که به اصول بالاتر خود وفادار هستند، صندوق مقدس را محاصره کرده‌اند. کسانی که به موجودیت بالاتر خود سوگند وفاداری خورده‌اند، از کاهنان و بار مقدس آن‌ها پیروی می‌کنند، و یک معبد رازآمیز زیبا در این سرزمین زیبای ما ساخته می‌شود، که توسط کسانی که برای بشریت تلاش می‌کنند، دوست داشته و محافظت می‌شود. دسته‌ها هنوز در صندوق هستند، اما تنها زمانی که خیر واقعی توسط آن انجام شود، آنجا خواهد ماند.

فرصت اکنون در برابر دنیای غرب قرار دارد. دانش باستانیان، حکمت دوران‌ها در حال در زدن است و به دنبال کسانی است که از آن پیروی کنند. حاملان صندوق ایستاده‌اند و هسته‌ای از ارواح معنوی را برای ادامه کار خود جمع می‌کنند، و اینکه آیا کلام خداوند با یک ملت باقی خواهد ماند یا خیر، بستگی به اعمال آن دارد، و اعمال یک ملت، مجموع اعمال افراد آن است. اگر این حقیقت چیزی برای هماهنگ شدن با خود در اینجا پیدا نکند، اگر تعداد کمی پاسخگوی ندای خدمت و برادری باشند، آنگاه کاهنان دوباره دسته‌ها را برمی‌دارند و کار مقدس به سرزمین‌های دیگر منتقل خواهد شد.

زندگی یک کشور که به این صورت از بین رفته است، مانند شهر باستانی دروازه طلایی در فراموشی بلعیده خواهد شد. ندای الهی در حال طنین‌اندازی است، و کسانی که حقیقت را دوست دارند و به نور اهمیت می‌دهند، باید به آن گروه خادمان بپیوندند که قرن‌هاست خود را به حفظ حقیقت اختصاص داده‌اند. آن‌ها هزاران بار زندگی خود را داده‌اند، شادی آن‌ها در مقابل وظیفه‌شان در درجه دوم قرار داشته است. آن‌ها نگهبانان کلام مقدس هستند، و قانون جذب همه کسانی را که حقیقت را دوست دارند و زندگی می‌کنند، به سوی آن‌ها جذب می‌کند. جریان عظیمی از نور معنوی به سوی کسانی می‌آید که زندگی را تجربه کرده‌اند و آموزه‌ها را آموخته‌اند، و بدون توجه به قبیله یا کشور، به صف خاموشان ناظران و کارگران در اطراف صندوق مقدس عهد پیوسته‌اند. هر فرد با اعمال روزانه خود، ایده‌آل‌ها، خواسته‌ها و نگرش خود نسبت به این کار بزرگ را بیش از هر کلامی بیان می‌کند. نگرش مشترک یک گروه معین از مردم یا نور را از بین می‌برد یا آن را به داخل راه می‌دهد. بنابراین هر فرد وظیفه بزرگی دارد، کاری بزرگ که باید انجام شود، و دانشجوی

واقعی باید زندگی خود را به آن اختصاص دهد. سپس هر کجا که برود، هر چه انجام دهد، هدایت می‌شود و شکینه او را در مسیرش هدایت می‌کند.



:چوبی که جوانه زد، گلدان مَنا و لوح‌های قانون

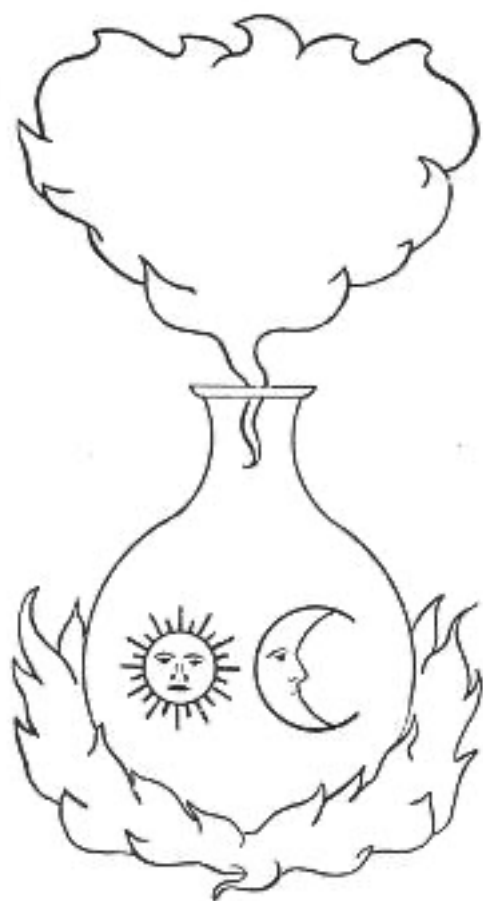
در این سه چیز که درون صندوق عهد قرار دارند، ما سه‌گانه روح را می‌بینیم که درون صندوق بدن‌های انسان قرار دارد.

در مغز انسان، بین بال‌های کروبیان در حال زانو زدن، جایگاه رحمت قرار دارد، و در آنجا انسان با خدای خود صحبت می‌کند، همان‌طور که کاهن خیمه مقدس با روح خداوند که بین بال‌های فرشتگان می‌چرخید، صحبت می‌کرد. انسان دوباره به عنوان صندوق عهد می‌شود، و در درون او سه اصل قرار دارند، پدر، پسر، و روح‌القدس—لوح‌های قانون، گلدان مَنا، و چوبی که جوانه زد. اما همان‌طور که در مورد اسرائیلیان باستان، وقتی که آن‌ها به حالت جامد درآمدند، گلدان مَنا و چوبی که جوانه زد از صندوق عهد برداشته شدند، و تنها چیزی که باقی ماند لوح‌ها یا حروف قانون بود. وقتی که فردی به حالت جامد درآمده و دیدگاه‌های مختلف را از ذهن خود حذف می‌کند، نیروی حیات که به سمت او جریان داشت را از خود دور می‌کند. با بیرون کردن غریبه‌ها، او زندگی خود را از خود دور می‌کند، و تنها چیزی که برایش باقی می‌ماند، لوح‌های قانون، دلایل مادی که زندگی معنوی از آن‌ها رفته است، هستند.

معبد سلیمان، یا معبد کامل بدن انسان، معبد کامل جهان و معبد کامل روح، در نهایت معبدی کامل برای صندوق عهد زنده می‌شود. آنجا در رأس یک صلیب بزرگ قرار می‌گیرد، و در آنجا در انسان به طور دائمی ثابت می‌شود. دسته‌های قطبیتی که با آن حمل می‌شد، برداشته می‌شوند و آن به یک چیز زنده، مکانی دائمی که در آن انسان با خدای خود صحبت می‌کند، تبدیل می‌شود. آنجا انسان، کاهن پاک شده، که در لباس‌های دستور خود، لباس‌های روح خود، پوشیده شده است، با روحی که بر جایگاه رحمت می‌چرخد، صحبت می‌کند. این صندوق عهد درونی همیشه حضور دارد، اما انسان تنها پس از گذر از دادگاه بیرونی خیمه مقدس، پس از گذر از تمام درجات آغازگری، و پس از دریافت درجه سوم و تبدیل شدن به یک استاد بزرگ، می‌تواند به آن دست یابد. تنها در آن زمان است که می‌تواند به حضور خداوند خود وارد شود، و در آنجا در اتاق تاریک، که توسط جواهرات سینه‌بند خودش روشن شده است، با عالی‌ترین مقام، جوهره واقعی معنوی درون خود، صحبت کند.

ما به سوی این هدف در حال حرکت هستیم، و زمانی خواهد رسید که هر فرد برای خود راز صندوق عهد را خواهد دانست، زمانی که دانشجو از طریق تصفیه از دروازه مقدس مقدسات عبور کرده و در آنجا توسط نور حقیقت احاطه خواهد شد. این همان حق تولدی بود که او برای یک وعده غذایی فروخت. "برای این منظور او به جهان آمد که به این حقیقت شهادت دهد، که از طریق این نور همه انسان‌ها ممکن است نجات یابند." صندوق عهد، آن اصل معنوی بزرگ، که توسط کارگران دوست‌داشتنی‌اش احاطه شده است، همه را به پیروی از آن فرا می‌خواند.

وقتی که از طریق مادی‌گرایی و فساد یک ملت بزرگ نابود می‌شود یا یک قاره به زیر اقیانوس فرو می‌رود، آنگاه کسانی که به حقیقت وفادار هستند، در اطراف صندوق عهد فراخوانده می‌شوند، و به عنوان خدمتگزاران وفادار آن‌ها از سرزمین تاریکی به دنیای جدید و بهشت موعود هدایت می‌شوند. تمام آموزه‌های بزرگ همان چیز را بیان می‌کنند. دانشجو خواهد یافت که این حقیقت دارد، و هنگامی که خود را با نیروهای نور همسو می‌کند، زمانی که کانیالی برای بیان آن می‌شود، و هنگامی که آن را از خود به همه کسانی که به آن نیاز دارند منتشر می‌کند، آنگاه واقعاً نور از او محافظت خواهد کرد و او به یک خورشید خدا تبدیل خواهد شد.



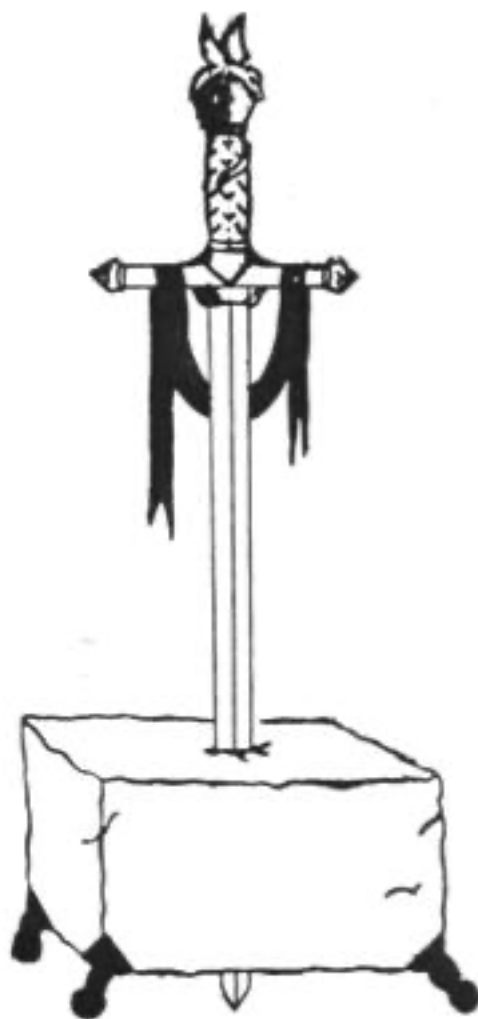


:جام مقدس

در این جام بدن خود را ببینید که در آن خون زندگی روح خورشید جهان قرار دارد. هر روز که زندگی می‌کنیم، شام آخر را تداوم می‌بخشیم، و در همه اعمال خود، دوباره خون مسیح، نیروی حیات کیهان را می‌نوشیم.

فصل ششم شوالیه‌های جام مقدس

پیش از آنکه مطالعه افسانه‌های جام مقدس را آغاز کنیم، خوب است که همه علاقه‌مندان، آن داستان‌هایی را بخوانند که اکنون تحت عنوان داستان‌های پریان کودکان قرار دارند. برای مثال، داستان شاه آرتور نیکو و میز گرد او یک اسطوره کیهانی است، و در حالی که شکی نیست که او به عنوان یک انسان نیز زندگی کرده است، راز واقعی همانند داستان مسیح، در داستان واقعی نیست، بلکه در حقیقت بزرگ عرفانی یا علوم غیبی است که زیر تمثیل و مثال پنهان شده است. همین امر در مورد داستان پارسیفال نیز صدق می‌کند، که هرگز به‌طور واقعی درک و قدردانی نمی‌شود، مگر اینکه دانشجو در شوالیه و سپس پادشاه جام مقدس، توسعه معنوی خود و وسوسه‌هایی که باید بر آن‌ها غلبه کند، ببیند، اگر بخواهد به پادشاه جام مقدس تبدیل شود.



:سنگ و شمشیر

هرکسی که بتواند این شمشیر را از این سنگ بیرون بکشد، ارباب جهان است

در لوهنگرین نیز همان حقیقت به جهان نشان داده شده است. این مسیر آغازگری است که هر فرد باید در راه خود به سوی خودشناسی طی کند. به هر ملت و در هر زبانی افسانه‌های مقدسی داده شده‌اند تا به انسان آموزش دهند که چه مسیری را باید دنبال کند. هومر نابینای یونانی که از سرگردانی‌های اولیس روایت کرد، همان حقایق بزرگ را به جهان عرضه کرد. اسکالدهای نروژ و سوئد باستان و پیامبران یهود از همان روش استفاده کردند، و همه جا، از کتاب‌های مقدس شرق تا افسانه‌های سرخپوستان آمریکایی، ما یک حقیقت بزرگ متصل را می‌یابیم که به مردم مختلف در راه‌هایی که برای توسعه آن‌ها بهترین بود، گفته شده است.

چنین حقیقتی، افسانه میز گرد است که به عنوان هدیه عروسی به شاه آرتور داده شد. همه دانشجویان واقعی می‌دانند که آن ازدواج چه بود. نه از زمین، بلکه ازدواج معنوی و فکری درون آغازگر، زمانی که روح و بدن به طور ابدی متحد می‌شوند و هر یک قسم می‌خورند که دیگری را گرمی بدارند و محافظت کنند. چنین ازدواجی، اتحاد آرتور و گوینور در افسانه پادشاه بود.

بیاپید ابتدا به آمدن شاه آرتور پردازیم. در افسانه آرتور درباره مرلین جادوگر می‌خوانیم، مرد خردمندی که گفته می‌شود در دوران جوانی شاه آینده را تحت مراقبت داشت. مرلین نمایانگر دست برادران بزرگتر است که با درک اینکه یک ایگوی بزرگ به جهان آمده است، خود را وقف کار آماده‌سازی او برای مأموریتش کرده‌اند.



گل رز روزسی‌کریشی:

در این گل، که بر مرکز میز شاه آرتور نقاشی شده بود، ما روح انسان را می‌بینیم که از طریق پاکسازی و خدمت به تمام عظمت آغازگر شکوفا شده است.

تحت هدایت مرلین، ذهن بزرگ، آن آتشگاه و سنگ با شمشیر فرو رفته در آن در میدان شهر بالا برده شد زمانی که ضرورت انتخاب یک پادشاه جدید پیش آمد. او همچنین تمام شوالیه‌های شجاع کشور را فراخواند و به آنها گفت که کسی که بتواند شمشیر را بیرون بکشد، پادشاه تمام سرزمین خواهد بود. و از تمام شوالیه‌های سرزمین، آرتور، پسر نارس، تنها کسی بود که قادر به بیرون کشیدن شمشیر بود.

در این تمثیل الهی، یک رمز و راز شگفت‌انگیز از روح نهفته است. بیایید حروفی را که بر روی شمشیر حک شده است «بخوانیم: «کسی که این شمشیر را از این سنگ و آتشگاه بیرون بیاورد، پادشاه راستین زاده انگلستان است»

سنگ مکعبی بدن است؛ برای قرن‌ها به همین صورت نمادین شده و امروزه در میان ماسون‌ها، آشلاز نماد انسان است. تجربه، آتشگاه است و بر روی این آتشگاه است که شمشیر تند شده است. شمشیر، روح است و کسی که بخواهد در معنای حقیقی کلمه پادشاه باشد، باید ابتدا قدرت الهی خود را با آزاد کردن شمشیر روح از پوشش‌های انسان پایین‌تر و جهان نشان دهد.

این همان نماد است که بعدها توسط سر گالاها، شوالیه بی‌فریب، که تجسم انسان پاک‌شده است، استفاده شد. او با شمشیر نیامده بود اما بعداً خود را با شمشیر روح تجهیز کرد که آن را از بلوک مکعبی که در رودخانه (زندگی) در حال شناور بود و از کنار کموت می‌گذشت بیرون کشید. سر گالاها به دلیل پاکی قلبش قدرت ده نفر را داشت و شوالیه امروز باید در همان مسیر قدم بگذارد.



:نیزه مقدس

این نیزه‌ای از عشق است که پهلوی مسیح، اصل بالاتر در انسان، را می‌شکافد. اما زمانی که در دست کسی با قلب پاک باشد، این قدرت می‌تواند زخم‌هایی را که ایجاد کرده است شفا بخشد.

اگر داستان شاه آرتور را خوانده‌اید، به یاد خواهید آورد که او شمشیر جادویی، اکسکالیبور، را دریافت کرد، چگونه این شمشیر از آب بیرون آمد و توسط دستی که در سفیدی پوشیده بود، نگه داشته شد. اکسکالیبور نماد نور و حقیقت است که سلاح حقیقی آغازین است.

در انگلستان هنوز هم در دیوار یک دادگاه، میز گرد شاه آرتور آویزان است. در وسط این میز، گلی زیبا به رنگ‌های طبیعی نقاشی شده است. این نماد، نماد رزیکروشی‌ها، کیمیاگران باستانی، است و ارتباط مستقیمی بین افسانه شاه بریتانیایی و فیلسوفان باستانی آتش وجود دارد.

اکنون توجه خود را به تاریخ مقدس جام بگذارید، یا جامی که مسیح در آخرین شام نوشید و گفته می‌شود که خون او را در هنگام مرگ بر صلیب گرفته است. افسانه‌های باستانی می‌گویند که این جام از سنگ مقدسی ساخته شده بود که جواهر تاج لوسیفر، انرژی دینامیک جهان، بود. گفته می‌شود که سنگ سبز از تاج لوسیفر توسط میکائیل، فرشته بزرگ، در جنگ مشهور در آسمان جدا شد.

پس از مرگ مسیح گفته می‌شود که یوسف از اریمتیا جام مقدس و نیزه عشق را به سرزمینی دور برد و با آثار مقدس خود در اروپا سرگردان بود و گفته می‌شود که در نهایت مرد، و کسانی که پس از او آمدند، پس از قرن‌ها محنت، آثار مقدس را به کوه سالوارت در شمال اسپانیا منتقل کردند، جایی که تا پارسیفال در نهایت جام و نیزه را به شرق بازگرداند و اکنون باید حفظ شود.

در اطراف این جام و نیزه افسانه‌های پارسیفال و شاه آرتور نوشته شده است و از طریق مطالعه این واقعیت است که ما قادر به درک بهتر راز بزرگ لژ سفید، که میز گرد آرتور و معبد دایره‌ای شوالیه‌های جام نماد آن است، می‌شویم.

گرچه ما دیگر جام را به عنوان نماد فیزیکی نداریم، اما از میان ما نرفته است و همانطور که در روزهای قدیم شوالیه‌های میز گرد برای حق می‌جنگیدند، شوالیه‌های امروز که به لژ سفید بزرگ تعلق دارند به نام حقیقت به دنیا می‌روند و با بشر کار می‌کنند و تلاش می‌کنند تا نادرستی‌های جهان را درست کنند. گفته می‌شود که شوالیه‌های دربار آرتور همیشه برای فضیلت و پاکیزگی می‌جنگیدند و همینطور کسانی که از کوه سالوارت بیرون آمدند.

جام گرایل نماد نیروی خلاق طبیعت است؛ همچنین نماد نژاد انسانی است که به آرامی در حال یادگیری رازهای آفرینش است. درون جام، خون مسیح است، آن نیرو که بدن را به روح تبدیل می‌کند، سریع یا آهسته، بسته به اینکه چه میزان فرصت بیشتری برای آن فراهم کنیم.

در نیزه مقدس، دوباره نیروی خلاق را پیدا می‌کنیم که در دستان کلینگزور، شرور، زخم و رنج ایجاد می‌کند، اما زمانی که توسط پارسیفال پاک دست نگه داشته می‌شود، همان زخم را شفا می‌دهد.

درس بزرگی از طریق این تمثیل‌ها به انسان آموزش داده می‌شود، اما فرد متوسط تمایلی ندارد که توقف کند و به آن‌ها فکر کند. آن‌ها درک نمی‌کنند که خودشان کسانی هستند که برادران بزرگ بشری باید از آن‌ها در مبارزه با نیروهای شر استفاده کنند. آن‌ها نمی‌بینند که اژدها و هیولاهای افسانه‌ها نهادهای پایین‌تر خودشان هستند که باید بر آن‌ها غلبه کنند. آن‌ها در نبرد دست به دست شوالیه‌های قدیم برای دستیابی به یک دست، مرد بالاتر و پایین‌تر را که برای روح درون می‌جنگد، نمی‌بینند.

و شهوت مقاوم **vice** شوالیه امروز نمی‌داند که زره سفیدی که به تن دارد بدن پاک شده اوست که در برابر تمام حملات است، اما با این حال این معنی افسانه است. سپر او حقیقت است که حفاظت کامل از انسان درونی است. بازوی قوی او، دانایی و قدرت روحانی است که درونش پرورش داده است و شمشیری که استفاده می‌کند، نور روحانی است که با شعله خالص روح، تاریکی نادانی و شیاطین شهوت را برطرف می‌کند.

نیزه مقدس و جامی که او خدمت می‌کند، دو قطب نیروی خلاق درون است که توسعه آن را به دست می‌آورد همانطور که روزانه به خدمت بشر می‌پردازد.

دور از آغازین، دوازده برادر بزرگ بشری که در اطراف میز دایره‌ای جهان نشسته‌اند، شوالیه‌ها را در مبارزه زندگی‌شان نظاره می‌کنند و زمانی می‌رسد که دانش آموخته پس از پایان کارش در اینجا در پای جام آزاد می‌شود. در آنجا

کандید در زره روح پوشیده و در سفید خالص بدنی که پاک شده است، ایستاده است. سپس پارچه از روی جام مقدس برداشته می‌شود و او با نوری که بدون پاکیزگی او را کشته بود، روشن می‌شود. سپس او جای خود را در میان شوالیه‌های میز گرد می‌گیرد و به کسانی که همه چیز را ترک کرده‌اند و برای بشریت کار می‌کنند می‌پیوندد.

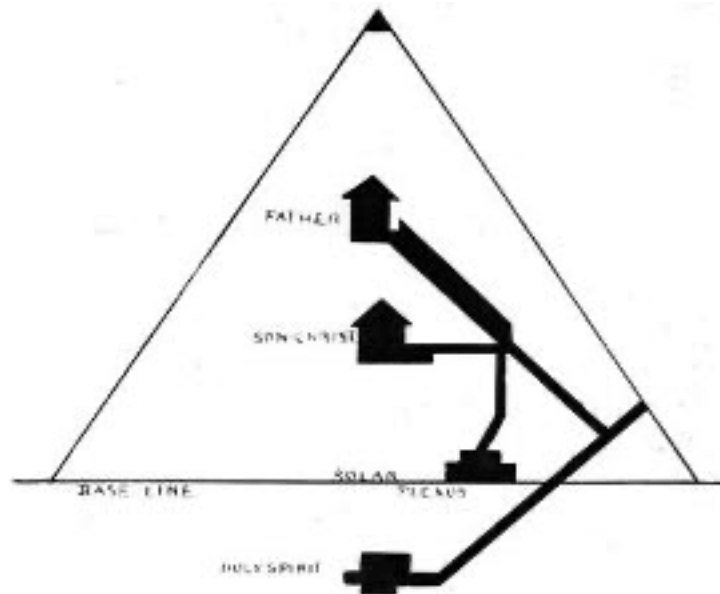
وقتی در بیماری و رنج از ناشناخته بزرگ درخواست کمک می‌کنیم، آن‌گاه شوالیه ما به ما می‌آید همانطور که لوین‌گرین به السا آمد. وقتی عزیزانمان به دنیای بزرگ ناشناخته می‌روند، آن‌جا برادر گرایل، کمک‌گر نامرئی، ایستاده است، که از طریق روزهای کار، حق ورود به آن گروه بزرگ خدمتگزاران که در اطراف میز پادشاه جمع شده‌اند را به دست آورده است و در حالی که بدن‌هایشان خواب است هنوز در جستجوی نور و حقیقت کار می‌کنند و برای روزی دعا می‌کنند که آن‌ها نیز تبدیل به شاهان جام مقدس شوند.



فصل هفتم: راز هرم

زمانی در رشد دانش‌آموز مکاشفات می‌رسد که او یکی از رازهای بزرگ آغازین‌ها را درک می‌کند و آن این است که هر چیز مقدس بیرون از خود او نمایانگر یکی از ارگان‌ها یا عملکردهای درون اوست. این مسأله، البته، در مورد هرم بزرگ نیز صادق است، به‌ویژه اینکه این توده خاص سنگ که توسط بسیاری به عنوان قدیمی‌ترین ساختمان روی سطح زمین شناخته می‌شود، نماد بزرگ انسان ترکیبی است. به عبارت دیگر، این نماد انسان به عنوان یک واحد است.

ابتدا باید از منظر خارجی آن را بررسی کنیم. وقتی برای اولین بار به آن نگاه می‌کنیم، به نظر می‌رسد که یک سنگ بزرگ است، اما وقتی به نزدیک‌تر می‌آییم، می‌بینیم که از هزاران سنگ کوچک‌تر ساخته شده است که هر یک با دقت در جای خود قرار گرفته‌اند. در اینجا شباهت اول بین هرم و انسان را می‌بینیم. ما انسان را به عنوان یک واحد می‌دانیم، اما وقتی به دقت بیشتری بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که او شامل تعداد زیادی واحد کوچک است که هر یک در هماهنگی با دیگران کار می‌کند. این مسئله در مورد همه چیز صادق است. ما به زندگی موفق نگاه می‌کنیم و آن را به عنوان یک کل می‌دانیم، اما وقتی آن را بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که شامل تعداد زیادی دست‌آورد کوچک است که به هم پیوسته‌اند.

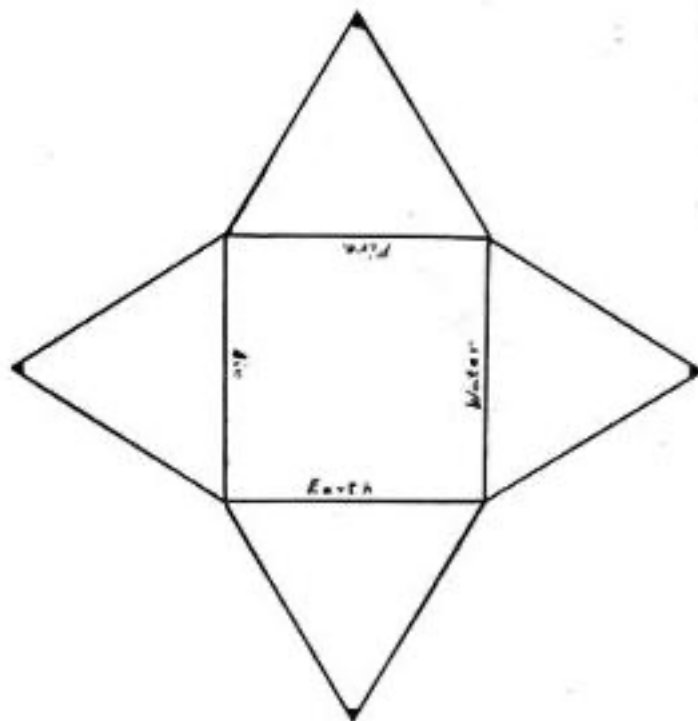


مقطع عرضی هرم بزرگ جیزه

چندین هزار کارگر در ساخت هرم به کار گرفته شدند، و به همین ترتیب، تعداد بی‌شماری کارگر در ساخت بدن‌های ما که نماد همان ساختار هستند، مشغول به کار هستند.

پیرامیدهای زیادی در سراسر جهان وجود دارد. ما آنها را در آمریکای جنوبی و مکزیک پیدا می‌کنیم؛ تپه‌هایی که برای نمایان کردن آنها توسط سرخپوستان آمریکایی ساخته شده‌اند، و در اروپا و بریتانیا نیز آثار مشابهی از آنها وجود دارد. اما تنها یک هرم واقعی در کل جهان وجود دارد. حتی دیگر هرم‌ها در مصر نیز تنها نسخه‌های کپی از هرم بزرگ هستند و به عنوان مقبره برای فرعون‌ها استفاده می‌شدند، اما هرگز کسی در هرم جنوپس یافت نشد و هیچ نشانه‌ای از استفاده آن به عنوان مقبره وجود ندارد.

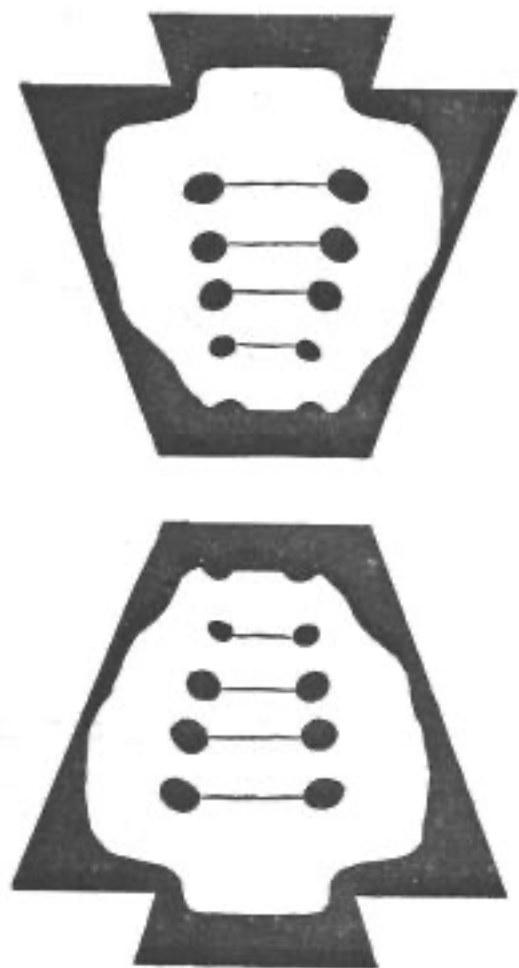
حال بیایید به ادامه تشبیه میان هرم و انسان بپردازیم. اگر به تصویر همراه نگاه کنید، خواهید دید که هرم به صورت افقی نمایش داده شده و متوجه خواهید شد که از چهار مثلث که در اطراف پایه مربع قرار گرفته‌اند، تشکیل شده است. پایه چهارضلعی هرم نمایانگر چهار عنصر است که بدن‌های انسان از آن‌ها تشکیل شده است. این عناصر شامل هیدروژن، نیتروژن، اکسیژن و کربن، یا زمین، آب، آتش و هوا هستند. این‌ها به عنوان پایه همه چیزها نامیده می‌شوند و بر روی این پایه، چهار بدن انسان هر کدام از عنصر مربوط به خود بالا می‌روند. به این ترتیب، بدن فیزیکی از زمین، بدن حیاتی از آب، بدن عاطفی از آتش و بدن ذهنی از هوا بالا می‌آید.



هرم:

در اینجا هرم به گونه‌ای قرار داده شده است که چهار مثلث و مربع به وضوح دیده می‌شود. این دوباره نمایانگر انسان است و هرم باستانی انسانی را نشان می‌دهد که وجود بالاتر خود را بر روی مذبح روح بزرگ آتش قرار می‌دهد.

دوازده خط در طراحی چهار مثلث استفاده شده است، که نمایانگر دوازده‌گانگی ترکیب انسان هنگامی که کامل است،** می‌باشد: سه‌گانه بدن، سه‌گانه ذهن، سه‌گانه روح، و سه‌گانه روحانی. همچنین این دوازده خط دوازده برج فلکی را به **گروه‌های مربوطه خود تقسیم می‌کند.



در بیابان، اسفینکس، نگهبان آستان که توسط بولوئر لیتون ذکر شده است، ایستاده است. این نماد بدن‌های انسان است و ** موجود عجیبی است که باید از آن عبور کرد تا دانش‌آموز بتواند به پیشرفت خود ادامه دهد. چهار علامت ثابت که ** اسفینکس نماد آنهاست عبارتند از: ثور (گاو)، لئو (شیر)، اسکوریپو (عقاب)، و آکواریوس (انسان) یا سر انسانی



اسفینکس:

این موجود اسرارآمیز است که در میان آسمان و زمین معلق است و دارای سر انسانی و بدن حیوانی است. به عبارت دیگر، اسفینکس نماد انسان است

من به شما درباره استخوان خاجی گفته‌ام و گفته‌ام که این استخوان به عنوان بیل قبرکن استفاده می‌شود. در اینجا تصویری از سر اسفینکس و استخوان خاجی معکوس زمانی که به سمت بالا چرخانده شده است، داریم. ما اسفینکس را در استخوان خاجی معکوس می‌بینیم و همچنین در آن سنگسراشی معکوس ماسونی را می‌بینیم. همه این‌ها بسیار جالب است، اما اگر معنی درونی آن را درک نکنیم، ارزش واقعی آن از بین می‌رود. اما تصادفی نیست که این‌ها چنین هستند

شما بیشتر شما در مورد ساکن آستانه، آن موجودی که توسط اعمال و اشتباهات خودمان ساخته شده است، شنیده‌اید. خوب، در بیابان مصر ایستاده است و راه را به سوی هرم، معبد انسان برتر، می‌بندد. و پیامی که به جهان می‌دهد این است

«من بدن‌ها هستم. اگر می‌خواهید به معبد بروید، باید بر من تسلط یابید، زیرا من درون شما هستم»

اسفینکس دوباره نماد انسان است، با ذهن و روح انسانی که از خواسته‌ها و احساسات حیوانی برخاسته‌اند. این معمای اعصار است و انسان دوباره پاسخ آن است

گفته می‌شود که در زمان‌های باستان اسفینکس دروازه هرم بوده است و مسیری زیرزمینی وجود داشته است که از اسفینکس به خنوپس می‌رسیده است. این باعث می‌شود که نمادگرایی حتی کامل‌تر باشد، زیرا دروازه به روح از طریق بدن‌هاست بر اساس گفته‌های باستانی

حالا ببایید وارد هرم شویم و از طریق راهروها به اتاق شاه، که به آن چنین نامیده می‌شود، برسیم. در هرم سه اتاق بزرگ وجود دارد که برای دانش‌آموز بسیار جالب هستند. بالاترین آن اتاق شاه است، سپس اتاق ملکه در زیر آن و در زیر سطح زمین، چاه است. در اینجا دوباره پیوند بزرگی بین هرم و انسان را می‌بینیم. سه اتاق سه بخش بزرگ در انسان هستند که مقامات سه‌گانه روح را در خود دارند. اتاق پایین‌تر سیستم تولید مثل است که تحت کنترل یهوه است. اتاق مرکز یا اتاق ملکه قلب است، تحت کنترل مسیح؛ و اتاق بالایی یا اتاق شاه مغز است، که تحت کنترل پدر است. در این اتاق بالایی جعبه‌ای از سنگ وجود دارد که معنی آن هرگز توضیح داده نشده است، اما دانش‌آموز آن را به‌عنوان بطن سوم در مغز شناسایی می‌کند.

همچنین کاملاً مسلم است که این جعبه در طول مراسم‌های مقدس به‌عنوان یک مقبره استفاده می‌شد، زمانی که همان‌طور که در مراسم‌های ماسونی امروز (که باقی‌مانده‌های اسرار باستانی هستند) نامزد در زمین دفن و زنده می‌شد، نماد مرگ انسان پایین‌تر و آزادی برتر.

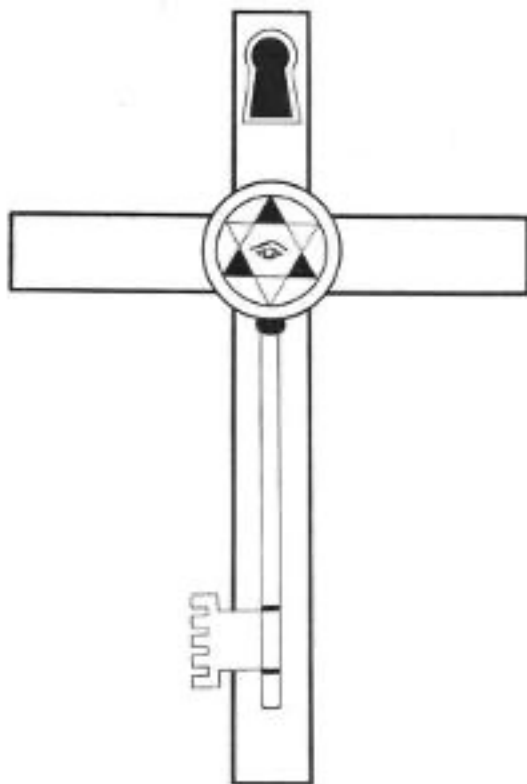
گفته می‌شود که موسی در هرم بزرگ مقدس شده است و برخی نیز می‌گویند که عیسی نیز در آنجا آموزش دیده است. به هر حال، ما می‌دانیم که برای هزاران سال از زمانی که توسط آتلانتی‌ها ساخته شده، بزرگ‌ترین معبد مقدس در جهان بوده است. به نظر می‌رسد که کار آن هنوز تمام نشده است، زیرا بی‌صدا به کسانی که قادر به دیدن اسرار آفرینش هستند، آموزش می‌دهد.

بسیاری گفته‌اند که این معبد اصلی سلیمان است، اما ما می‌دانیم که این درست نیست، زیرا در حالی که ممکن است اولین و اصلی‌ترین معبد مادی باشد، معبد واقعی سلیمان جهان است، معبد انسان خورشیدی، که به‌طور تدریجی در انسان به‌عنوان معبد روح انسان در حال بازسازی است.

احتمالاً هیچ نقطه‌ای به اندازه سنگ گوشه‌ای در ارتباط با هرم مهم نیست. در بالای هرم بزرگ مکانی نسبتاً مسطح به اندازه حدود سی فوت مربع وجود دارد. به عبارت دیگر، سنگ واقعی که سر تمام گوشه‌ها است، گم شده است. اگر به سمت معکوس مهر ایالات متحده نگاه کنیم، دوباره هرم را می‌بینیم که از بالای آن جدا شده است. عمر خیام، شاعر فارسی، راز سنگ گوشه‌ای را به ما می‌دهد وقتی می‌گوید:

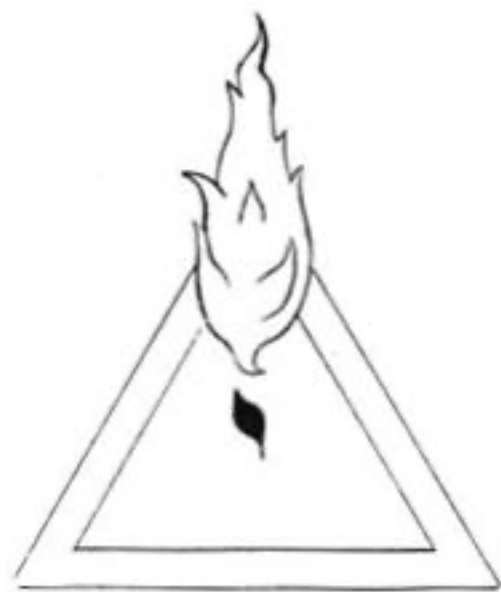
«از فلز پایه من کلیدی به‌دست خواهد آمد، که در را که بدون آن در حال زوزه است باز خواهد کرد»

ارزش سنگ زمانی بهتر درک می‌شود که بفهمید که این سنگ تمام مثلث‌ها را به‌طور همزمان کامل می‌کند و بدون آن هیچ‌یک از آن‌ها کامل نیستند.



:کلید و صلیب

بر صلیب ماده که بدن‌های ما را شکل می‌دهد، کلید تمام اسرار آفرینش آویزان است. وظیفه ماست که این کلید را برداریم و با آن در را که از ما ناشناخته است، باز کنیم. این کلید روح است. آن را آزاد کنید.

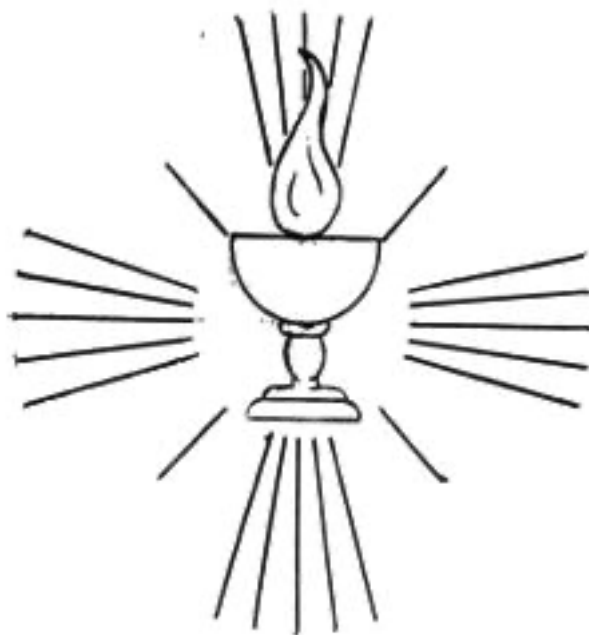


WHERE YOUR
TREASURE IS,
THERE WILL YOUR
HEART BE ALSO.



جایی که گنج توست، همانجا دل تو نیز خواهد بود

جام سفید



حالا مسیر خود را انتخاب کن



خدمت
فداکاری
پاکسازی
عشق
مطالعه

جام سیاه



حالا مسیر خود را انتخاب کن



رفاه به هزینه دیگران
خودخواهی
راه‌های میانبر
تحت تسلط شهوت
راحتی
